بسم الله الرحمن الرحیم

این مختصریست در معرفت تقویم مشتمل بر سه فصل فصل اول در حساب جمل و

آن برین ترتیب است ا ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ ا یکی ب

دو ج سه د چهار ه پنج و شش ز هفت ح هشت ط نه ی ده ک بیست

ل سی م چهل ن پنجاه س شصت ع هفتاد ف هشتاد ص نود ق صد ر دویست

ش سیصد ت چهارصد ث پانصد خ ششصد ذ هفتصد ض هشتصد ظ نهصد

غ هزار و ... احاد ... عشرات ... مات ... الف و ...

عدد را رقم هم ازین حرفها که بود بیشتر را از پیش دارند و کمتر را از پس مثلا

یا یازده کب بیست و دو لج سی و سه قمه صد و چهل و پنج غد هزار و چهار ...

و چون عدد هزار با مضاعف کرده و آن را بر حرف غ که هزار است مقدم دارند ...

بغ دو هزار رغ صد هزار ظغ نهصد هزار ...

هم برین قیاس چند انکه باشد ... و هر جا که آنجا عدد ... صفر نهند ...

فصل دوم در ایام جمعات یعنی روزهای هفته و نامهای آن چنین باشد ا یکشنبه

ب دوشنبه ج سه شنبه د چهارشنبه ه پنجشنبه و جمعه ز شنبه فصل سوم در تاریخ

عرب و آن معروف است و نام ماههای ایشان این است محرم صفر ربیع الاول ربیع الاخر

جمادی الاول جمادی الاخر رجب شعبان رمضان شوال ذی القعده ذی الحجه و اول

ماه بدین ماه نوشتن ... روزهای ...

بیش و کم نباشند و نشان روزهای غمان رقم عدد روزها بود و روز اول را از ماه غره

و روز آخر را سلخ و چون ماه آخر آید در تقویم بر جای ماه از جانب دست راست بر صفحه

اول نام آن ماه که نوشته شد بنویسند و اهل حساب ماه اول را از سال سی روز گیرند

و ماه دوم را بیست و نه روز و همچنین یکی را سی و یکی را بیست و نه گیرند تا آخر ماه و در هر سی سال یازده

بار در آخر ذی الحجه یک روز زیادت کنند تا سی روز شود و این روز را کبیسه خوانند و ابتداء

این تاریخ از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم گیرند از مکه بمدینه و سالهای [illegible]

در بهزیجوح ادوط کبس [illegible] و صورت کبیسه این است

عدد سالها		ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب	یج	ید	یه
خمسه کبیسه	روز	ا	ج	مد	ه	و	ز	ح	ط	ک	[illegible]	ب	یج	ید	یه	[illegible]
کبیسه																
مجموع سالها	لو	لو	یج	یط	ک	کا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ل
		ا	یح	[illegible]	[illegible]	ب	ید	ه	لو	[illegible]	ح	لا	ل			
کبیسه																

فصل چهارم

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
محرم	[illegible]	ل	سد	[illegible]
صفر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ربیع الاول	[illegible]	ل	[illegible]	[illegible]
ربیع الآخر	[illegible]	کط	ک الد	صل
جمادی الاول	[illegible]	ل	سح	[illegible]
جمادی الآخر	کط	کط	ن	صل
رجب	[illegible]	ل	ع لو	[illegible]
شعبان	[illegible]	کط	[illegible]	[illegible]
رمضان	[illegible]	ل	[illegible]	[illegible]
شوال	[illegible]	کط	[illegible]	ل

فصل چهارم در تاریخ رومی و نام ماههای ایشان این است تشرین الاول تشرین الآخر

کانون الاول کانون الآخر شباط آذر نیسان ایار حزیران تموز

آب ایلول و از جمله روزهای چهار ماه سی سی باشد و آن تشرین الآخر

و حزیران و ایلول است و روزهای هفت ماه غیر شباط سی و یک سی و یک باشد و شباط

در سه سال پیاپی بیست و هشت بیست و هشت باشد و در سال چهارم بیست و نه روز و

در بیست و هشتم کبیسه باشد و شان ربع زیادتی کسر آن روزها باشد و مبدأ این تاریخ از

عهد اسکندر رومی باشد فصل پنجم در تاریخ فارسی و نام ماههای فارسی این است فروردین اردیبهشت

خورداد تیر امرداد شهریور مهر آبان آذر دی بهمن اسفندارمذ

و روزهای هر ماه سی یوم باشد و پنج روز در آخر آبان ماه و یا در آخر اسفندارمذ

هر ماه افزایند و آن را خمسه مسترقه خوانند [illegible] و این ماهها [illegible]

اگر آفتاب قبل از زوال [illegible]

اگر آفتاب بعد از زوال حمل [illegible]

[illegible] سال کبیسه [illegible]

قدیم خوانند و مبدا این تاریخ از اول ملک یزدجرد بن شهریار گیرند که آخر ملوک عجم
بوده است و نام روزها و رقم هر روز پانزده گاه بوده که هر روزی را بنامی خوانند و نام
روزها بزبان فارسیان اینست اورمزد بهمن اردی بهشت شهریور اسفندارمذ
خورداد امرداد دیبادر آذر آبان خور ماه تیر گوش دی بمهر مهر سروش
رشن فروردین بهرام رام باد دیبدین دین ارد اشتاد آسمان زامیاد مهراسفند
انیران و نام روزهای پنجه دزدیده اینست اهنود اشنود اسفندمذ وهشتخشتر
هشتوئیش **فصل ششم در تاریخ ملکی** که در عهد سلطان جلال الدین ملکشاه این تاریخ نهادهاند
و نام ماههای این تاریخ هم ماههای فارسیانست و عدد هر ماهی سی باشد و پنجه دزدیده در آخر
اسفندارماه گیرند و بهر چهار سال تاریخ سالی یکروز دیگر جهت کبیسه افزایند تا شش روز شود و
... نزول آفتاب در حمل باشد و از حوت انتقال کرده باشد

و بعضی اول فروردین ماه از این ماهها گیرند روزی گیرند که در نیمروز آن روز آفتاب در نقطه ... که هنوز آن
روز شده آفتاب انتقال کرده باشد از برج حوت و این ماهها را جلالی و ملکی خوانند و مبدای
این تاریخ از ملکشاه گیرند و در تقویم تاریخ ملکی در سه جدول یک صفحه است و در آن بیست ...
هر یکی روزهای هفته بحرف رقم نویسند و در چهارم دیگر روزهای ماههای این تاریخ چنانچه
هر روزی ... و افتد از روزهای هفته و نام هر ماه تا سی جا ... را انجا که نوشته باشند
... نویسند **فصل هفتم در ستارگان** در ستارگان هفتگانه سیاره و افلاک ایشان و این
ستارگان هفت اند زحل مشتری مریخ شمس زهره عطارد قمر و هر یکی
بفلکی دیگر هم برین ترتیب که یاد کردیم و دورترین افلاک از زمین فلک زحل باشد و
نزدیکترین فلک قمر و نشان این کواکب در تقویم حرف آخر باشد از نامهای
ایشان و از این جمله شمس و قمر را نیرین ... اعظم و قمر را نیر اصغر و

پنج باقی را خمسهٔ متحیره خوانند از جهت آنکه از ایشان هر یکی را استقامتی باشد و [illegible]
پس رجوعی پس وقتی دیگر باز استقامت شود و پس در آخر استقامت نمود و زحل و
مشتری را علویین خوانند و زهره و عطارد را سفلیین خوانند و زهره و مشتری را سعدین خوانند [illegible]
سعد اکبر و زهره را سعد اصغر و مریخ و زحل را نحسین [illegible] زحل نحس اکبر و مریخ را نحس اصغر و
این ستارگان مختلف بود و باقی ستارگان که بر آسمان هشتم باشند ثابته خوانند و جمله
بر فلک هشتم بوند و بالای او فلک نهم که آن را فلک الافلاک خوانند و فلک اطلس نیز
خوانند و او همه افلاک را از مشرق بر جانب مغرب [illegible] موجب حرکت [illegible]
و دیگر افلاک از مغرب به مشرق حرکت کنند هر یکی به حرکتی خاص **فصل هشتم** در شرح [illegible]
آن و سیر کواکب در آن دور فلک را که همه کواکب بر آن حرکت می‌کنند دوازده بخش
کرده اند و هر [illegible] را [illegible] خوانند و هر برجی را سی بخش کرده اند و هر یکی را درجه خوانند
و هر [illegible] کرده اند و هر یکی را دقیقه خوانند و همچنین دقیقه را [illegible]
بخش کرده

بخش کرده اند و هر یکی را ثانیه خوانند و هر ثانیه را به شصت بخش کرده اند و هر یکی را ثالثه
خوانند و همچنین الی غیر النهایة بخش می‌کنند و نام برجهای دوازده‌گانه این است حمل ثور
جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت و [illegible]
حساب از اول حمل را صفر کنند و ثور را از آن یکی و جوزا را [illegible] ایشان و همچنین تا حوت او را
یازده بود و نهایات درجه و دقیقه نشانهای عدد هر یکی بود عدد و [illegible] از [illegible] بگذرد از آن
جهت که چون [illegible] در برجی شود عدد [illegible] و دقایق از [illegible] نگذرد از آن [illegible] که چون [illegible] شود درجه
و در تقویم [illegible] تاریخ [illegible] حد [illegible] مواضع کواکب [illegible]
روزی [illegible] کنند و در هر [illegible] سه رقم [illegible] یکی رقم برج یکی [illegible] درجه و یکی
رقم دقیقه و آن مواضع کواکب باشد و [illegible] که کواکب از آن [illegible]
از آن برج و ابتدای کوکب [illegible] نه ترتیب افلاک نهند و
چون درجه و دقیقه که کوکب را [illegible] بود [illegible] نقصان بود.

راجع باشد و اگر زیادت و نقصان نشود مقیم بود **فصل نهم در مقدار دور کواکب** بدانکه آفتاب دوره

که دوازده برج است در سالی تمام کند و در برجی یک ماه قطع کند و قمر دوره در بیست و هفت روز و

ثلثی تمام کند و زحل دوره در سی سال تمام کند و در برجی دو سال و نیم و در هر [illegible]

چهار ده ماه راجع باشد و مشتری دوره در دوازده سال و در برجی یکسال تمام کند و در [illegible] ماه

چهار ماه راجع باشد و مریخ دوره در دو سال یک ماه و نیم تمام کند و در برجی [illegible]

و در یک ماه و نیم ماه تمام کند و در هر دو سال یک ماه و نیم راجع بود و زهره دوره در سیصد و [illegible] تمام

برجی چون [illegible] باشد در [illegible] تمام کند و در هر سال [illegible] ماه

راجع باشد و عطارد دوره هم در سیصد و [illegible] سالی تمام کند و در برجی چون [illegible] در [illegible] تمام

[illegible] و در هر سیصد و شانزده روز [illegible] راجع باشد و قمر دوره [illegible] تمام کند و

[illegible] برجی به زیادت از دو روز و کمتر از سه روز قطع کند اما کواکب ثابته دوره در [illegible] هزار سال

[illegible] سال [illegible] ماه قطع [illegible] کنند [illegible]

و برجی در

فصل دهم در جوزهر و عرض ماه و دیگر سیارات آفتاب را در برجی دوره در هزار و [illegible] سال

مداری باشد که میان برجها میگردد و آنرا منطقة البروج خوانند و ماه را مداری باشد که [illegible]

آفتاب را در دو موضع مقابل یکدیگر تقاطع کنند و آن دو نقاطع را جوزهر و عقدتین خوانند

یک نیمه از مدار ماه در جانب شمال بود از مدار آفتاب و دیگر نیمه در جانب جنوب و آنرا که چون ماه از وی [illegible]

شمالی شود راس خوانند و آن عقده را که چون از وی بگذرد جنوبی شود ذنب خوانند و مقدار دوری ماه از مدار

آفتاب عرض ماه خوانند و غایتش پنج درجه باشد و تقویم ماه را یعنی [illegible]

و راس و ذنب را سیر معکوس باشد کواکب راجع و راس دوره در نوزده سال تمام کند و [illegible]

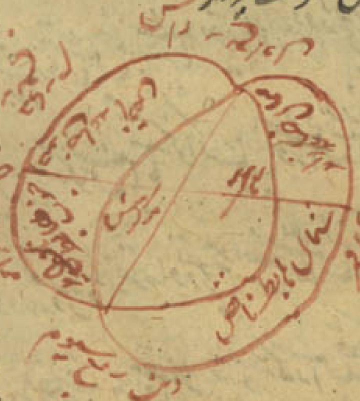
در نوزده ماه و در هر روزی سه دقیقه [illegible] و تقویم مواضع راس بعد از تقویم [illegible]

موضع ذنب [illegible] هم بر آن مقدار درجه و دقیقه که راس قطع کرده باشد [illegible]

ذنب [illegible] که عرض ماه در جدول [illegible] تقویم ماه [illegible]

[illegible] دقیقه و عرض ماه در [illegible]

ربعی دیگر که قمر بعد از آن دو ربع ... تا رسیدن به سمت شمالی یا ناقص بوده باشد و در ربع
دیگر که سیوم است از ذنب گذشته باشد جنوبی یا زاید بود و در ربع چهارم که بعد از آن بود قمر
روی به راس دارد تا رسیدن به راس جنوبی باشد ناقص بود و جمیع اینها بعکس باشد در بعضی
تقویم عرض هر کوکبی در پهلوی تقویم او بیارند و افتاب را عرض نبود جهت آنکه عرض دو ستاره [illegible]
افتاب و افتاب از راه خود دور نشود و نهایت شمالی یا جنوبی و [illegible] از حرف اول [illegible] کرده
زاید یا ناقص از دو حرف آخر کنند



فصل یازدهم در ساعات

وارتفاعات شبانه روز بیست و چهار قسم کرده اند و هر یکی را ساعتی خوانند و هر ساعتی را شصت دقیقه خوانند و در تقویم از برای روز ساعات و دقایق [illegible]

آن روز را نهند و چون اثر از بیست و چهار ساعت نقصان کنند ساعات و دقایق شب باشد
و روز از وقت تحویل افتاب بجدی تا وقت تحویل افتاب بسرطان افزاید و در نیمه دیگر کاهد و شب
بعکس باشد و دراز ترین شب تا وقت تحویل افتاب بجدی باشد و تا تحویل افتاب بحمل و از آن روز و شب
متساوی باشد و این ساعات را مستوی خوانند و آن بروزی و شبی [illegible]
متساوی کنند آن ساعات را زمانی و معوجه خوانند و مقدار هر ساعتی بحسب درازی و کوتاهی روز و شب [illegible]
و میکاهد از انقطاع افتاب مقدار بعد [illegible]
حد الکند و این [illegible]
تقویم بعد از ساعات در فصول جداگانه نهند و هیچ ارتفاع [illegible]

فصل دوازدهم در نظر

کواکب از برجی به برجی

اما نظر آنست که چون دو کوکب یک درجه و یک دقیقه جمع آیند
قران و مقارنه خوانند پس اگر آن حال میان افتاب [illegible]
افتاب و یکی از کواکب خمسه متحیره باشد آنرا [illegible]

بدانکه احتراق زحل در سعد ... و ...

بود و در اول استقامت و ... روز ...

دفع کنند ... حال ... معلوم شود

خمسه متحیره بود و از اقران مقارنه خوانند و چون درجه و دقیقه دو کوکب در یک برج که یکی از ان

و کاه ... احتراق ... در برج سیوم دیگر باشند مقتضای آن تسدیس خوانند از جهت انکه میان ان کوکب دو

فلک باشد تسدیس اگر یکی از ان دو برج چهارم دیگر برج باشد از اثر تربیع خوانند و اگر یکی پنجم دیگر

برج باشد آنرا تثلیث خوانند و اگر یکی هفتم دیگر برج باشد از مقابله خوانند و مقابله نظر ... را

استقبال خوانند و اگر یکی ازان دو برج دهم دیگر برج باشد ... و آن ... میان

و احتراق ... در ... سعد ... بود و ... اول ... دو کوکب ... نظر ... بود



و از ... تربیع و ... تثلیث از ... و ... مقابله و ... نظر ... و ...

و از این فن را با کواکب خمسه مقارنه شود از امجاسده خوانند و زهره و عطارد را با آفتاب احتراق

نبود و ان را باکبیر ... الکه این دو کوکب از آفتاب دور نشوند مانند دیگر کواکب خمسه

پس از

پس از چهل و هفت درجه عطارد و ... درجه زهره از آفتاب دور نشوند و چون کوکب منصرف باشد

یکی ازین نظرها کویند متصل است و چون اتصال تمام شود و بگذرد کویند منصرف است و این نظرها

شش کانه کواکب اجزاء ماه برجها تقویم نویسند ... هر روز ... ایشان که این نظر

در روی ما باشد و آنرا اتصالات کلی خوانند و نام ماه ها بر چهار تاریخ و ... ها که ... تاریخ

مشهور بود و تحویل ستارکان از برجی به برجی هم انجا نویسند و اما ناظر از دو کونه بود یکی آنکه میان

دو کوکب باشد که هر دو در موضع باشند که ساعات روز ... متساوی باشند ... آن دو موضع باشند از دو جانب

سر سرطان و سر جدی که بعد هر دو از نقطه سرطان و سر جدی متساوی بود مثلا یکی در بیست درجه ... بود و

دیگری در ده درجه ... با بعد هر یک از سر سرطان یک برج و ده درجه ... چهار برج بیست درجه و

دوم آنکه میان دو کوکب باشد که هر دو در دو موضع باشند که مطالع متساوی بود مثلا یکی در بیست درجه حمل بود

و دیگری در ده درجه ... بعد ایشان از نقطه سر حمل ... درجه باشد از نقطه سر میزان یک برج و ده

درجه بود و تناظر با هم اتصالات کلی نویسند و ... نظری نباشد از اتصال

باطل شود بسبب رجوع یا طلوع کوکبی و یا بسبب انتقال کوکب که اتصال با او بکند دیگر بوده باشد

و آن باطل شدن را انتکاث خوانند و این انتکاث بود و علامت آن نظرهای نظرها

آنچه بان تعلق دارد دین شکل بود مقارنه و قران نه تسدیس بین تربیع تثلیث

مقابله و استقبال ل اجتماع ع ای ق محاذه مجا تحویل پ نمایش ل

تماظر ظا انکاث ث



فصل سیزدهم

در مرقات و دیگر احوال او

در صفحه دست چپ تقویم در مهای

اول ایام اسابیع و دو ماه عرب ایام

در دو جدول یار ارند نام و

یا رقم اعداد و محل ماه یعنی

برجی که در وقت نصف النهار در آن

برج باشد در جدول جداگانه نویسند

و بیان در جدول چهارم ساعات انتقال ماه از برجی به برجی

نشان نور



کوتاهی روز و درازی ... رسیدن آفتاب بآن

نشان بود بر را اگر انتقال در روز بود و نشان شب ل اگر انتقال در شب بود که بعد از آن

روز بود نهند پس ستون جدول دیگر مساوی نهند جهت نظر قمر کواکب ستون که انه باقی اول اوقات

بعد از آن کواکب سبعه که به ترتیب افلاک بر ادای روز یا در شبی که بعد از روز بود اگر قمر را

کواکب از ستون کانه نظری بود در جدول آن کوکب رقم آن نظر و رقم وقتی که نظر در آن ساعت بود

نشان روز یا شب نویسند انچه بادای روزی که در روز یا شبی که بعد از روز بود نظر معین جای

بماند این ایضا لا را انتقال قمر خوانند و اجتماع و استقبال که در رهها افتد در صفحه دست چپ را

نقصان کلی در جدول باریک نویسند و روز یا شب تعیین کنند ساعات که از ابتدای روز یا از آن

گذشته باشد و بر طالع و برج عاشر در وقت و در جای قران هر یک هم نویسند و طالع آن کوکب را

وقت که قمر از افق مطلوع کنند و عاشر آن کوکب که در آن وقت بیاض ومشرق و مغرب میان آسمان بود و

جزو اجتماع نویسند و آن موضعی بود از فلک که آفتاب و ماه در وقت مقارنه باشند و جزو استقبال هم

نویسند و آن برد موضع آفتاب بود در وقت آنکه با ماه مقابله کنند و نسبت موضع ماه

و حالات قمر هم نویسند بعضی در جدول جداگانه نویسند و بعضی در خانه های

[illegible]

خالی از صعود اقترانات نویسند طوفی دیگر و آن حالت محاق سه ماه بود و مار اس و ذنب که کدام
روز باشد افتد بجهه و در سعدین ماه بود مثلا شرف و در رسم هبوط و دبایه اول فی رجه هبوط آفتاب یعنی
طریقه محترقه و بعد از آن شرف و هبوط کواکب بیان کنیم حال و بقیه محترقه دیگر و بعضی سعدین با نحس السباع
هم بیارند و آن وقتی بود که بعد از آفتاب پس از اجتماع دوازده درجه آید و محاق سه ماه که بیارند و
کید را خشن کنند که کوکبی نحس است و سیر او عکس بیت دو [illegible] التصعید حمل و چهار زنام کنند برجی با
به دوازده بیان قطع کنند و چنین گویند که فلک [illegible] و علامات [illegible] این [illegible] قسم بار از [illegible]
قمر با ذنب نب قمر شرف ف قمر هبوط ط قمر طریقه محترقه ق قمر تحت الشعاع ع
قمر با کید ک قمر با نحس ه فصل چهاردهم در بیان منازل ماه و آن بیست و هشت است و نامهای
این است شرطین بطین ثریا دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرفه
جبهه زبره صرفه عوا سماک غفره زبانا اکلیل قلب شوله نعایم بلده ذابح
بلع سعود اخبیه مقدم مؤخر رشا قمر هر روز و شب در یک منزل باشد گاه بود که
زیاده از [illegible] زلی که باشد و نیم روز نام آن منزل در جدولی
جداگانه

۱۰

جداگانه نهند و چون فلک دوازده برج است و منازل بیست و هشت حصه هر برجی دو منزل و
ثلثی باشد و شمس هر منزلی که بار [illegible] کند و از اتحاد و شود آن منزل پیش از طلوع آفتاب بر آید
چون ظاهر شود طلوع آن منزل در میان اتصالات کلی نویسند اداء آن و که طلوع او بود و [illegible] طلوع منزلی
سقوط رقیب آن منزل باشد و آن منزل تا سیزدهم باشد از منزل اول والله اعلم فصل پانزدهم در ظهور
و اختفای و دیگر احوال کواکب سیاره ستارگان علوی بعد از احتراق چند روز در مغرب مخفی شوند و بعد
آفتاب و بعد از احتراق چند روز در شرق ظاهر شوند پیش از طلوع آفتاب و احتراق در میان استقامت ایشان باشد
و مقابله آفتاب در میان رجوع ایشان و رجوع ایشان [illegible] علت [illegible] استقامت و هم میانه رجوع احتراق بود و
زهره و عطارد را احتراق وقتی بود که بعد از آفتاب در اوایل رجوع در مغرب مخفی شوند و در آخر رجوع پیش از طلوع
آفتاب در شرق ظاهر شوند و پیشتر از احتراق در میانه استقامت بود در شرق مخفی شوند و بعد از احتراق در غرب
ظاهر شوند و علامات ظهور و اختفای هر کوکب را در تقویم در میان اتصالات کلی نویسند اما در تقویم موضع
غروب آفتاب و شمال یا در جنوب با علم یا رسم بنهند و در صفحه جداگانه [illegible] ماهی نویسند و [illegible] احوال
کواکب در صد و لیکن [illegible] در آن [illegible] کنند مثلا چون [illegible]
یعنی سیر او [illegible] زاید بود این رسم نویسند [illegible]

بنویسند قبض و چون شش نقد رسیده و مبسوط بود این رقم بنویسند سط و مقیم را قف و مستقیم را ست و
راجع را عت و هر کوکبی را نطاق بود در فلک اوج و چهار نطاق بود در فلک تدویر و نام که اهل نجوم
آن نهادند نطاق اول او را چنین فاج و دوم را فبج و سوم را فجج و چهارم را فدج و نطاق اول تدویر
را فار و دوم را فبر و سیوم را فجر و چهارم را فدر و افتاب را نطاق نباشد و نیز از جهت حرکت افتاب
بمنزلهٔ تدویر واقع شده است ا **فصل یازدهم** در باقی انچه در تقویم آورند غیر از اوراق و کاه
برابر هر روزی بنویسند که در ان روز چه کار شاید و چه کار احتراز باید کرد و بعد از ابواب احوال
بعد از ین بیان کنیم و بیشتر از اوراق ماه با طالع سال و صورت آن بیارند و صورت طالع
خانها و از جهت موضع کواکب و راس و ذنب در وقت تحویل ثبت کنند و موضع
سهام اهل نجوم و سهام اهل خیرها بود مخصوص که از مواضع کواکب و خانها گیرند و از سهم السعادت
و سهم الغیب با ثبت شود از صورت طالع و وقت تحویل افتاب بموازنه و استخراج آن از تاریخ
و باید که طالعهای فصلها و دیگر طالعهای اجتماعات و استقبالات را هم بیارند و صورت هاء هند و صور
طالع را ... ماه با کسوف و خسوف که در ان سال باشد بیارند و تعین اوقات
احوال آن ... تمام و اما در دیگر جدولها که بیشتر از اوراق ماه باشد وضع کنند

احکام

فصل ... احکام فصول و قرانات و اجتماعات و استقبالات و جهت تواریخ و بنوادر و مکر ... حسب ... قوی
از شرح مستغنی باشد این است معرفت تقویم و بعد از ین بعضی از انچه بدان محتاج باشند و ... بعمل ... حصار
بیارند ان شاء الله تعالی **فصل دهم** در خانهای وبال ستارگان جدی و دلو خانهٔ زحل اند و قوس و
حوت خانهٔ مشتری اند حمل و عقرب خانهٔ مریخ اند ثور و میزان خانهٔ زهره اند جوزا و سنبله خانهٔ عطارد اند سرطان
خانهٔ ماهتاب است اسد خانهٔ افتاب است و مقابل خانهٔ هر کوکبی وبال او بود ... خانهای مشتری وبال عطارد
خانهای او وبال اویند و خانهای مشتری وبال عطارد بود و خانهای او وبال مشتری بود و خانهای مریخ وبال
زهره بود و خانهای زهره وبال مریخ بود در اسد و سنبله خانه دارد و نه وبال



فصل دوازدهم در شرف و هبوط ستارگان شرف افتاب در نوزدهم درجهٔ حمل است و شرف ماهتاب در سوم درجهٔ ثور است و شرف

اقوال حکما در ین مختلف است و بعضی گفته‌اند که شرف هر کوکب
شرف است لکن علاست ... در ان ... و قول جالینوس است که هر کوکبی البته ...
و ماه را تا ماه و ... ماه و شرف تا ماه ... و هبوط ... سرطان و مریخ تا ... ماه داود ...
شرف افتاب بوده ... حمل و شرف مشتری ... سرطان ... مکر

زحل و ربیت یکم درجه میزان است و شرف مشتری در پانزدهم درجه سرطان و شرف مریخ در
هشتم درجه جدی است و شرف زهره در بیست و هفتم درجه حوت است و شرف عطارد در پانزدهم درجه سنبله و
شرف راس در سیوم درجه جوزا است و شرف ذنب در سیوم درجه قوس است و شرف هر برج تا
آنکه از درجه قوی تر باشد و تا کوکب در درجه شرف باشد قوت بیشتر دارد و هر چه دورتر گردد
ساقط دارد و کوکب مقابل شرف او بود هم آن درجه و حاصل عکس شرف باشد که آن را هبوط گویند
محترق میان هبوط و افتاب و هبوط قمر بود از اول درجه سیوم ... تا اول درجه چهارم از عقرب



فصل نوزدهم در مثلثات ارباب آن حمل اسد قوس مثلثه آتشی اند و ارباب این مثلثه
بروز آفتاب ... و بشب مشتری ... آفتاب مقدم باشد ثور سنبله جدی
مثلثه خاکی اند و ارباب این مثلثه بروز زهره و قمر و مریخ باشند و بشب قمر زهره مقدم باشد جوزا
میزان دلو مثلثه هوائی اند و ارباب این مثلثه بروز زحل و عطارد و مشتری اند و بشب عطارد و زحل مقدم باشد
سرطان عقرب حوت مثلثه آبی اند و ارباب این مثلثه بروز زهره و مریخ و قمر اند و بشب مریخ و زهره مقدم باشد

المثلثات	ارباب نهار	ارباب لیل
حمل اسد قوس مثلثه آتشی	شمس مشتری زحل	مشتری شمس زحل
ثور سنبله جدی مثلثه خاکی	زهره قمر مریخ	قمر زهره مریخ
جوزا میزان دلو مثلثه هوائی	زحل عطارد مشتری	عطارد زحل مشتری
سرطان عقرب حوت مثلثه آبی	زهره مریخ قمر	مریخ زهره قمر

فصل بیستم در حدود کواکب و ارباب یکی از کواکب متحیره را در هر برجی حدی بود
و آن چند درجه معین باشد و در حدود اختلاف کرده اند و مشهورترین حدود مصریان است و آن بر بعضی
که در جدول نهاده شد بدین صورت

جدول حدود

الحمل	الثور	الجوزا	السرطان	الاسد	السنبله	المیزان	العقرب	القوس	الجدی	الدلو	الحوت
المشتری و	الزهره ح	عطارد و	مریخ ز	مشتری و	عطارد ز	زحل و	مریخ ز	مشتری	عطارد ز	عطارد ز	زهره
زهره و	عطارد و	مشتری و	زهره و	زهره ه	زهره	عطارد	زهره	زهره ه	مشتری	زهره	مشتری د
عطارد ح	مشتری ح	زهره ه	عطارد و	زحل	مشتری	مشتری	عطارد	عطارد	زهره	مشتری	عطارد
مریخ ه	زحل	مریخ ز	مشتری ز	عطارد	مریخ	زهره	[illegible]	[illegible]	زحل	مریخ	مریخ
زحل ه	مریخ	زحل	زحل	مریخ	زحل	مریخ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زحل	زحل

جدول دریجان

یب	مریخ ـــ	آفتاب ک	مشتری	ل
ا	زهره ـــ	عطارد ک	زحل	ل
ب	عطارد ـــ	زهره ک	زحل	ل
ج	قمر ـــ	مریخ ک	مشتری	ل
د	شمس ـــ	مشتری ک	مریخ	ل
ه	عطارد ـــ	زحل ک	زهره	ل
و	زهره ـــ	زحل ک	عطارد	ل
ز	مریخ ـــ	مشتری ک	قمر	ل
ح	مشتری ـــ	مریخ ک	شمس	ل
ط	زحل ـــ	زهره ک	عطارد	ل
ی	زحل ـــ	عطارد ک	زهره	ل
یا	مشتری ـــ	قمر ک	مریخ	ل

وهمچنین بروج را به قسمت متساوی کنند و قسم اول از حمل مریخ دهند که صاحب حمل است
و قسم دوم نصیب ثور یعنی زهره و قسم سیم نصیب جوزا یعنی عطارد و قسم چهارم نصیب
سرطان یعنی قمر و همچنین تا سنبله حمل تمام شود و صاحب قوس یعنی مشتری قسم اول از ثور صاحب
جدی یعنی زحل را بود و قسم دوم هم زحل را بود چنین دلو و قسم سیم مشتری را بود که صاحب حوت است و
قسم چهارم مریخ را بود که صاحب حمل است [illegible] زهره را بود که صاحب ثور است و همچنین تا بروج
و از این بروج برفت لازم آید که هر قسم را از آن سه برج که از یک مثلثه باشند یک کوکب را
بود و مثلا قسم اول از حمل و اسد و قوس که از مثلثه آتشی مریخ را بود و قسم دوم از مثلثه خاکی
یعنی هم از ثور و سنبله و جدی زحل را بود [illegible] زهره را بود که [illegible] اند

فصل [illegible] در وجوه و دیگر خطهای کواکب اما وجوه این است که هر برجی را سه قسمت
کرده اند و از حمل ابتدا کرده اند ثلث اول نصیب مریخ داده اند و ثلث دوم [illegible]
که فلک شمس [illegible] بود یعنی آفتاب و ثلث سیوم از آن که فلک زهره است بود یعنی زهره

جدول وجوه

یب	مریخ	ـــ	شمس	ک	زهره	ل
ا	عطارد	ـــ	قمر	ک	زحل	ل
ب	مشتری	ـــ	مریخ	ک	شمس	ل
ج	زهره	ـــ	عطارد	ک	قمر	ل
د	زحل	ـــ	مشتری	ک	مریخ	ل
ه	شمس	ـــ	زهره	ک	عطارد	ل
و	قمر	ـــ	زحل	ک	مشتری	ل
ز	مریخ	ـــ	شمس	ک	زهره	ل
ح	عطارد	ـــ	قمر	ک	زحل	ل
ط	مشتری	ـــ	مریخ	ک	شمس	ل
ی	زهره	ـــ	عطارد	ک	قمر	ل
یا	زحل	ـــ	مشتری	ک	مریخ	ل

و ثلث اول ثور که [illegible] عطارد بود و ثلث دوم از آن قمر [illegible] ثلث سیوم از آن [illegible] زحل [illegible] مریخ و مشتری [illegible] تا آخر حوت که [illegible] مریخ رسد [illegible]

و اول حمل باشد و وجه را صورت خوانند و باید که بروج را همچنین قسمت کنند به مثلثات
و اول از هر برجی نصیب صاحب آن برج [illegible] ثلث دوم از آن صاحب آن برج که تا [illegible]
مثلثات اول حمل مریخ را ثلث دوم شمس را که صاحب اسد است ثلث سیوم مشتری که صاحب
قوس است همچنین از دیگر برجها و این قسمت را دریجان خوانند برین صورت.

دریجان
دایره

میزانست یعنی انجم جوزا و میزان و دلو قسم چهارم از مثلثه آبی یعنی انجم از سرطان و
عقرب و انجم حوت قسم رابع دیگر صاحب سرطانست این را نهم خوانند

			حد	دل	نه	[illegible]
١			نار	تراب	هوای	مائی
٢	ح	ک	حمل	جدی	میزان	سرطان
٣	و	م	ثور	دلو	عقرب	اسد
٣	ک	ی	جوزا	حوت	قوس	سنبله
٤	٦	ک	سرطان	حمل	جدی	میزان
٥	و	م	اسد	ثور	دلو	عقرب
٦	ک	ی	سنبله	جوزا	حوت	قوس
٧	ح	ک	میزان	سرطان	حمل	جدی
٨	لو	م	عقرب	اسد	ثور	دلو
٩	ل	ی	قوس	سنبله	جوزا	حوت

و همچنین هر برجی را دوازده قسمت کنند و هر قسمی دو درجه و نیم بود قسم اول را
بصاحب برج دهند و دوم را بصاحب برجی که بعد ازو بود بر ترتیب تا تمام
اقسام بصاحب بروج دوازده گانه دهند و این را اثنا عشریه خوانند و شکل اینست

جدول اثناعشریه

جدول اثناعشریه

[illegible]	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
[illegible]	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
[illegible]	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]												
[illegible]												
[illegible]												
[illegible]												
[illegible]												
[illegible]												
[illegible]												
[illegible]												
[illegible]												
[illegible]												
[illegible]												
[illegible]												

و چون کوکبی یا دلیلی دیگر در برجی بود و چند درجه و دقیقه باشد یعنی از آن برج قطع کرده
باشد دو و نیم درجه از آن بتعداد حصه همان برج بود و دو و نیم حصه برجی که بعد ازوست تا
آنجا که کم از حصه برجی باشد از اعداد هر درجه را دوازده درجه و هر دقیقه را دوازده دقیقه سازند آن
برج که نوبت او رسیده باشد آنجا که رسد موضع اثناعشریه باشد مثلا کوکبی که ده درجه و
چهل و دو دقیقه از ثور سپرده باشد از این مبلغ ده درجه حصه چهار برج باشد که آن برجها ثور و
جوزا و سرطان و اسد و یکدرجه باقی را دوازده درجه ... دقیقه ها [illegible]
و دو دقیقه را بیست و چهار دقیقه و [illegible]

اثناعشریه آن کوکب در بیست درجه و بیست و چهار دقیقه از سنبله باشد و هم برین قیاس
می باید کرد فصل بیست و دوم در اوج و حضیض ستارگان اوج آفتاب و شمار منجمان در
هزار سال از برجی به برجی نقل کند و هر شصت و شش سال یکی درجه قطع کند و حضیض
ایشان مقابل اوج ایشان بود الا کوکب عطارد که او را دو حضیض بود در تثلیث اوج و در تاریخ که
هشتصد و پنجاه و هفت است از تاریخ یزدجردی اوج زحل در دهم درجه قوس است و اوج مشتری در آخر
سنبله و اوج مریخ در هفدهم درجه اسد و اوج آفتاب در بیست و سیوم درجه جوزا و اوج زهره در
دهم درجه جوزا و اوج عطارد در اول درجه عقرب و حضیضها از اینجا معلوم کرد و اوجها
سپس زیج شاهی است و در دیگر زیجها مختلف باشند و اما قمر را اوج و حضیض و
قیاس باید کرد و بزودی اوج آفتاب و بربع فصل بیست و سیوم در احوال بروج و ارکان به
... برجها بهاری اند یعنی چون آفتاب در این برجها آید بهار شود و سرطان و سنبله
تابستانی اند و میزان و عقرب و قوس خریفی اند و جدی و دلو و حوت زمستانی اند
... جهای اول ... منقلب خوانند و آن حمل و سرطان و میزان و جدی
بود و

بود و برجهای میانه فصول را ثابت خوانند و آن ثور و اسد و عقرب و دلو بود و برجهای آخر
فصول را ذو جسدین خوانند و آن جوزا و قوس و سنبله و حوت باشد و برجهای بهاری و تابستانی
شمالی اند و برجهای خریفی و زمستانی جنوبی و متحصص و حمل مذکر و نهاری بود و ثور مونث و
لیلی بود و برین ترتیب یکی مذکر و نهاری و یکی مونث و لیلی بود پس بروج مثلثه آتشی و هوایی
مذکر و نهاری باشند و بروج مثلثه خاکی و آبی مونث و لیلی باشند و بروج آتشی و هوایی گرم باشند و
بروج خاکی و آبی سرد باشند و بروج زمستانی و بهاری معوجة الطلوع باشند و بروج تابستانی و
خریفی مستقیمة الطلوع باشند والله اعلم فصل بیست و چهارم در احوال کواکب زحل و مریخ نحس اند
زحل نحس اکبر و مریخ نحس اصغر مشتری و زهره سعد اند مشتری سعد اکبر و زهره سعد اصغر و عطارد با نحس نحس بود و
با سعد سعد بود و شمس نحس یعنی ... و قمر از تثلیث و تسدیس سعد با سعد باشند و از مقابله و تربیع و مقارنه نحس و راس سعد با
و ذنب و کید نحس و کواکب علویه و شمس مذکر اند و زهره و قمر مونث و ... مذکر باشند
اند و مریخ و زهره و قمر لیلی اند و زحل ... شمس گرم و خشک ...

	زحل	مریخ						قمر
ذروه	و کا	مو					ه	ا
وسط	کا	مو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ه .	
اوجها	مد	١و	كر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١د	
حضيضها	٥٠	١٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٤	
[illegible]	ا	٧	ه	٢	٥	٤	٤	١
[illegible]	ه	٤	١	١	١	٧	٩	٢

گرم و تر و به اعتدال نزدیکتر و قویتر و دوم عطارد با هر کوکبی طبیعت او گیرد و زن و دو تیر گیرد و تمام شد
همچنین باشد والله اعلم فصل بیست و پنجم در خانه‌های دوازده‌گانه ان برج و درجه که از مشرق
طلوع کند هر وقتی از اوقات آن را طالع خوانند و آن خانهٔ تن و عمر و زندگانی باشد و ابتدای هر
کاری تعلق به آنجا دارد و بعد از آن خانهٔ دوم بود و آن خانهٔ مال و معیشت و یاران باشد و خانهٔ سوم
و آن خانهٔ برادران و خواهران و خویشان و نقل و تحویل باشد خانهٔ چهارم و آن را وتد الارض خوانند
و آن خانهٔ مادر و پدر و ملکها و عاقبت کارها باشد و خانهٔ پنجم خانهٔ فرزندان و رسولان و هدیه‌ها باشد و خانه
ششم خانهٔ بندگان و بیماران و چهارپایان خرد و بیماریها باشد و خانهٔ هفتم
نظیر طالع و آن خانهٔ زنان و انبازان و خصمان باشد و خانهٔ هشتم خانهٔ ترس و مرگ و میراث باشد
و خانهٔ نهم خانهٔ سفر و علم و دین و خواب راست باشد و خانهٔ دهم خانهٔ عمل و اشغال سلطان باشد و
آن را وسط السما خوانند و خانهٔ یازدهم خانهٔ امید و سعادت و دوستان باشد و خانهٔ دوازدهم
خانهٔ دشمنان و چهارپایان بزرگ و بدبختی باشد و هر یک را درجه و دقیقه باشد از برجی و
از مواضع خود ... در هر یک از آن موضع خانه باشد تا فیض فصل پس آن

موضع

موضع خانه که بعد از و بود و از این خانه‌ها طالع و عاشر و هفتم و چهارم اوتاد و وتد باشند و یازدهم
پنجم و دوم و هشتم مایل اوتاد و نهم و سیوم و ششم و دوازدهم زایل اوتاد و دوم و هشتم و ششم و دوازدهم
ساقط از طالع و از همه خانه‌ها قوی‌تر طالع و عاشر بود و پس هفتم پس چهارم پس یازدهم پس پنجم
پس نهم پس سیوم پس دوم پس هشتم و ضعیف‌ترین همه دوازدهم و ششم باشند که از زایل اند
و ساقط و ایشان و از خانه چهار ربع باشد یکی از عاشر تا طالع و آن مذکر بود و دیگر از طالع تا
رابع و آن مؤنث بود و ان دیگر ربع صاعد بود و مقابل ربع مذکر مذکر بود و مقابل ربع مؤنث مؤنث بود
و مقابل صاعد منحدر و از خانه‌ها طالع هر چه نام او طاق بود چون سیوم و پنجم مذکر بود و هر چه نام او جفت بود
مؤنث و صورت زایچه این است



فصل بیست و ششم در فرح کواکب و آنچه بدان ماند فرح زحل در منزل دوازدهم یعنی چو بود و
فرح مریخ در منزل ششم بود و فرح مشتری در منزل یازدهم و فرح زهره در منزل پنجم و فرح
شمس در منزل نهم و فرح قمر در منزل سیوم و فرح عطارد در طالع بود و مقابل فرح ترح
خوانند و همچنین بود کوکب نهاری در فوق الارض و تحت الارض و کواکب لیلی را عکس
چیز خوانند یعنی اندک قوتی دارد و همچنین بود کوکب مذکر در ربع و خانهٔ مذکر و بودن کوکب
مؤنث در ربع مؤنث و خانهٔ مؤنث قوت دیگر دارد و شبیه فرح و خیر باشد

فصل بیست و هفتم در نظرها تثلیث و تسدیس نظر دوستی اند تثلیث نظر دوستی تام و تسدیس هم دوستی و
مقابله و تربیع نظر دشمنی اند مقابله تمام دشمنی و تربیع نیم دشمنی و نظر دوستی با سعود
نظر دشمنی ایشان بنحس باشد و نظر دشمنی نحس نحس‌تر باشد و نظر دوستی با ایشان خیال
و مقارنه و مقابله و نحسی ... با سعود تمامتر سعادت شود و با نحوس تمامتر نحوست و ناظر
نظر بود و چون نظر را اجرام خوانند و حکم علوم ... درجه این کوکب ... درجه اندک بود و جرم
زحل و جرم مریخ هشت و جرم ...
جرم آفتاب

جرم آفتاب ... پانزده درجه و جرم قمر دوازده درجه بود و جرم زحل و مشتری نه
و چون کوکبی با کوکبی ناظر خواهد شد چون بحد جرم رسد متصل شود و اتصال تام آنگاه بود که میان ایشان کمتر از نیمه جرم
هر دو کوکب بود و چون کمتر از نیمه جرم آن کوکب شود از آن هر دو که ناظر خواهند گرد جرم او کمتر شد تا اتصال تمام رسد
و چون از نظر بگذرد و منصرف شود و در ساعت انصراف چون در ساعت اتصال باشد و چون برج مقابل کند
ناظر خواهد شد و اما هنوز بحد اتصال نرسیده باشد گویند بعید الاتصال است و اگر منصرف شده باشد و دیگر کوکبی را
خواهد دید گویند خالی السیر است و اگر در برجی هیچ کوکب را از شکل نباشد اصلا گویند وحشی السیر است

فصل بیست و ... در دلالات کواکب از طبقات مردم زحل کوکب پیران و دهقانان و ارباب خاندانهای قدیم و مردمان
سیاه باشد و مشتری کوکب وزرا و علما و قضاة و اشراف و اصحاب دین بود و مریخ کوکب سپاهیان و اهل سلاح و ترکان و
عیاران و دزدان باشد و شمس کوکب پادشاهان و بزرگان و اهل امر و نهی باشد و زهره کوکب زنان و خادمان
و مغنیان و اهل طرب بود و عطارد کوکب دبیران و اصحاب دیوانها و عاملان و بازرگانان باشد و قمر کوکب
رسولان و اصحاب خبر و مسافران باشد



فصل بیست و نهم در احوال نظرها چون قمر ناظر سعود باشد مشتری کارها شایسته بود اگر اتصال

مشتری بود و از برجی منقلب تجارت و خریدن و فروختن را نیکو بود و از برج‌های ثابت دخول ... و بنا و کارهای ... را

را و از برج دو جسدین سفر را و اگر اتصال بود از برجی منقلب جامه نو بریدن و پوشیدن را و اگر از برج‌های ثابت الا عقرب

کردن را و از برج دو جسدین تزویج کردن را و اگر ناظر نحوس بود و نظر دشمنی نشاید الا اسیر و تخریب

قتل سباع را و اگر نظر دوستی بود و زحل از برجی عمارات و غرس را شایسته بود و از برجی ... کاریزها

و جوی‌ها را و از برج‌های ثابت بناها و شهرها و حصارها و از برج منقلب سواد و کوزه‌گری را و از برج‌های

و از برج دو جسدین اصلاح سلاح و ... آلات حرب را و اگر ناظر شمس بود و از برج منقلب نظر دوستی

دیدن پادشاهان را و از برج ثابت ... را و ابتدا اعمال و اشغال سلطانی و ... را و از برج دو جسدین

و دیگر کارهای ... بعضی سرابه و کدامی زر و سیم را اما اگر نظر عداوت بود

در وجهی بود

در وجهی بود الا آنکه در نظر سعود مسعود شد و در اجتماع نشاید و از نهای نهانی کفش اگر نظر مسعود باشد

کردن را بود و در استقبال ... و اگر ناظر عطارد بود و عطارد مسعود با نظر سعود و تعلیم و کتابت و تحصیل

مناظره را نشاید و اگر عطارد منحوس بود در وجهی با جامه که نظر عداوت بود و در اتصالات قمر

کوکبی کار نشاید که منسوب بود بآن کوکب و قمر باید که میان وی و میان نحوس ... یا نظر دو الی ... الا در جای

که از نحس منصرف بود و هیچ کار نشاید این است آنچه در اختیارات روزها در تقویم با آن احتیاج افتد

فصل سی ام در معرفت اصول چند در اختیارات اخر و کی بدان احتیاج افتد صلاح حال قمر و صاحب طالع و کوکبی

ابتدای کار ... که منسوب بود بطالع و صاحب وقت و خانه که آن کار منسوب بود و صاحب ... را

در اختیارات کارها نگاه باید داشت و صلاح جایها آن بود که از نحس حالی باشند و سعود آن جای نظر باشند

صلاح حال کوکب آن بود که ... و آن بود که در خانه یا در شرف یا در مثلثه یا در حد خود

یا در ربع شرقی یا در وتد باشند یا در شمال صاعد یا مستقیم یا ... باشند یا زاید در سیر یا قوی ... و

بود که در فرح یا در حیز یا در اوتاد یا در ... یا ناظر طالع یا در ربع ... موافق طالع باشند و مسعود یا

انچیان بود که ... مسعود نظر با ناظر و فساد حال ...

و بودن کوکب در خانهای زایل و ساقط و مازحت نحوس و امثال آن و سعد قوی در حیز خود باید و ضعیف
بکاهد و نحس قوی اثر باز ایستد و ضعیف در شر خود باید که کارهای منقلب با برج منقلب و کارهای ثابت را برج ثابت و مستوی را
برج ذو جسدین اختیار کنند و اتصال قمر بکوکبی که مناسب آن بود مثلا خانه نو نشستن و بر بدل را در برج غیر ثابت
متصل به هر که کوکب زینت آن برج منقلب و سعد باید و سفر را قمر در برج غیر ثابت و حال اگر سفر بری بود و بحری بود یا
آبی اگر سفر دریا بود متصل بسعدی و منصرف از سعد و نهم خانه که از سفر است و خانه تقسیم از سعد و باید که بنشیند
و تعلیم را در برجی که بصورت بشر بود و دم و آن برجهای هوائی جوزا و سنبله و نیمه اول قوس است و قمر متصل بعطارد و به امتزاج
بکر مایه باشد خانه مریخ متصل با مشتری باشد و فصد را در برج آتشی یا در برج هوائی بنگ باشد و فصد در و دنبکی را
نشاید که قمر خود را سود و محمود و حمام [illegible] را قمر در خود را مساعد بود و نهادن باید که قمر صاعد بود و شمال و در برج ثابت یا
ذو جسدین و زحل در شمال جانب ملک بود و [illegible] سلطانی باید که قمر در شرف بود و در باد خانه اصحاب با ناظر به
نساب [illegible] و تجارت باید که برج منقلب باد در برج ذو جسدین با سعود [illegible] عطارد و مشتری را متصل باید که
باد در منصرف از سعد و در نیر متصل بسعد و بر قیاس باید کرد و ما درین مختصر اینقدر اختصار کردیم اگر کسی زیادت
ازین خواهد در کتب [illegible] رجوع کردن والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب تمت تمام شد
رساله سی فصلی [illegible] هجری [illegible] موافق [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

این رساله ایست در معرفت احکام نجوم از ابو محمد ... الطبری جمله بیست باب باب اول در
شناختن قاعده های مردم از ایزد سبحانه و تعالی که سبب کل اسباب هر چیز را سبب چیزی دیگر
کرده است و حرکات افلاک را و جنبش افلاک سبب همه چیزها کرد و بقا عمر مردم و بعضی را
تقدیر بر دراز کرده است و بعضی را تقدیر بر ... و آنکه روی بر راحت است اتفاقی ذاتی خوانم و دیگر را عرضی
بقای عرضی و شناختن بقای عرضی آنست که جمله شخصها را موجود و تولد از واسطه ها و دور انها و بهت
ستارگان است و آن از نابودن مکانها هوا ناعدا بود و این غرقه شدن کشتیها یا
خرابی بقعها شهرها بود و زمین لرزها یا از نابودن هوا و تباه شدن آن و با سموم و از باد
زیان کار رود و ا... اما از جهت قحطها و جنگها که پدید آید و این تاثیر
کلی هند و با هر یکی ... نیز جزوی در مردم نهد آن مردم تباه کنند و ... اما

بقا ذاتی

بقاء ذاتی هر شخصی را باشد معلوم و اورا تاثیر جزوی خوانند و دانستن آن از طالع مولودهای
از شخصها باشد چون چهارپای و شیر و مردم یا حال تربیت بود یا عطیه کدخدا آن بود یا آنچه
درجات و لیالی بود در جهای قاطع یا فساد اول لا تحویلی بود اما آنکه بر تربیت است از رتبه روی نقود
یا حال یا فتن کدخدا یا نابودن هیلاج جانب ماما یا فتن تربیت است و آنکه عطیه کدخداست یا تسیر بعضی
یا تسیر درجه طالع است تا بجایگاه قاطعان یا تسیر درجه هیلاج است یا تسیر درجه کدخداست و
آنکه فساد تحویلی است هم رتبه روی است یا فساد دلیل اصلی است و تحویلی است کا تحویل و ما
احوال حال و تا هر ... اکنون شرح اندر بابها که بعد ازین بود و این تمام است درین معنی باب
دویم اندر معرفت آن مولود که بغذا زنده بود اما آن مولود که غذا نپذیرد آن بود که نحس ...
نرسید و آن مولودی که نحس از سه و نرسیده آن بود که اندر طالع آفتاب یا ماه اندر وتدی باشد از
وتدهای چهارگانه و نحسی از جمله نحسان با او بود یا تربیع یا مقابله او بود و سعدی چنین نبود و اندر
هیچ از سه ... رسید و ... طالع نحوس بود و با ... نحس ... شعاع آن
بهم بود و با هر دو نحس کرد و آن طالع اندر آمدن باشند ... و یکی در دوم ...

بد و دیگر آنکه مولود عمدانه بد برد و چون مستولی بر جایگاه نیر بود یعنی آفتاب بر روز و ماه بر شب نحس بود
یا کوکبی منحوس با او بود با نحس متصل و دیگر آنکه مولود عمدانه بد برد و مثل از سه روز بر نیاید و همچنین اگر موضع قمر
روز سیوم آن مولود منحوس بود و خداوند طالع منحوس بود و خداوند هشتم طالع منحوس بود و با خداوند هشتم در طالع بود و با خداوند
ششم با خداوند طالع منحوس بود آن مولود عمدانه بد برد و مثل از سه روز بر نیاید

باب سیوم اندر معرفت آن مولود

که او را تربیت باید کرد و بیش ترین دلیل اول درجه طالع دوم مستولی بر طالع سیوم ارباب مثلثات
طالع چهارم موضع آفتاب پنجم ارباب مثلثات موضع وی ششم موضع قمر هفتم ارباب مثلثات موضع وی هشتم
سهم السعادت نهم ارباب مثلثات موضع وی دهم موضع قمر در روز سیوم و خداوند مولود پس اگر درجه طالع مسعود
باشد و مستولی بر طالع مستقیم السیر باشد و اتصال وی بخداوند هشتم نبود و با خداوند هشتم اندر انتقالی نبود خداوند
مثلثات طالع اندر وتد باشند یا در مایل الوتد باشند و در وتد یا مایل وتد نیز مسعود بود و اتصال او بکوکبی که ...
بود و خداوند مثلثات موضع ماه در مایل وتد باشند و سهم السعادت اندر وتد و مایل وتد باشد یا موضع قمر روز
سیوم از نگاه زاد ... آن همه دلیل باشد بر آنکه خداوند مولود را تربیت تمام شود در آسانی و خوشی
رنج و تعب ... طالع منحوس بود و مستولی بر جزو طالع راجع باشد یا در ربع زایل بود

اتصال

اتصال وی بخداوند هشتم و در برج زایل بود منحوس و ارباب مثلثات موضع آفتاب نیز در برج زایل باشند و
ماه منحوس باشد و در برج زایل باشد و اتصال وی بستاره بود که زیر زمین بود و ارباب مثلثات موضع وی در چاه ...
زایل باشد و سهم السعادت در برج زایل بود و خداوندان مثلثات موضع وی همچنین در ربع زایل بود و موضع قمر روز سیوم منحوس بود
خداوندان آن مولود را تربیت نباشد و چهار سال اول بیش نپاید و انچه زیر بید بدشواری زید و پیوسته بیمار بود
و اینچنین دشوار بود و گریه بسیار کند و بیماریها صعب و آفتها بسیار رسد و اگر بعضی ازین چنان بود و بعضی از آنکه
در اول گفتیم شهادتها را برابر کنیم اگر بیشتر دلیل آن باشد که تربیت باشد حکم کنیم بر آنکه این تربیت تمام شود
و اگر دلیل سخن این بیشتر بود حکم کنیم بر آنکه این تربیت تمام نشود و اگر شهادتها با هم برابر است چنانکه بعضی چنان
بود که تربیت تمام شود و بعضی چنانکه تربیت تمام نشود اما بر آن حکم نتوانیم کرد که دشوار بود و هم که این تربیت تمام
شود یا نگوییم که ممکن بود که تمام شود

باب چهارم در شناختن سالها که قسمت های تربیت الهیلاج است قسم نخستین از دو

یکسال و چهار ماه اول قسمت نخستین از خداوند طالع و خداوند نخستین طالع و موضع آفتاب و ماه و سهم السعادت
اگر جمله را مسعود و نیکو حال یابیم حکم کنیم بدان که این مولود ... آسان گذرد و از درد و بیماری و علتها
دور باشد و انچه باشد زود اندر گذرد و سلیم باشد و اگر منحوس ... ان و بیماریهای صعب و

اگر راجع شد یا بی کند بسیار روسخوب اسیار جهد و اگر در شعاع آفتاب باشد باد بمعاونت و معین مریخ مریخ از جای افتادن یا بهم و زیر آمدن خبر باد و بهم جراحت و خون بود و آسمان زمان ارکان و بعقوبات لیلا و دوام

همچنین از ضداوندان [illegible] دوبم طالع موضع آفتاب و ماه و سهم السعادت خداوندان طالع نگرم اگر آن

بخانی سعود و قوی حالی باشد بهم حکم کنیم تربیت او نیکویی و اگر ضعیف و نحس باشد بهم حکم کنیم بر ضعیفی و بدحالی مولود

اما قسمت سوم را همچنین از خداوندان مثلثه سیوم طالع و موضع آفتاب و ماه و سهم سعادت خداوند طالع نگریم همچنان حکم

کنیم که در آن قسمتهای دیگر کرده شد با سعود قسیم سعود تر مولود و بسیار بسر تمام و پی غذای آن مولود و نحس و وی

دلیل باشد بر کمی شیر یا بادش غذای بد حال **باب ششم** در معرفت هیلاجات و جایگاه آن هیلاج

نیک است آفتاب و ماه و سهم السعادت و درجه طالع و جزو اجتماع و جزو استقبال اگر مولود در ولادت اجتماعی بود یا

هیلاج مواضع از بوت طالع و دهم و یازدهم و هشتم و نهم و هفتم و چهارم و سوم و دوم و هر آن هیلاجی که

باشد او هیلاج شود و هر آن بود که برج هیلاج و عمر دمی نقصان مولود بنا و داس و بر آوردن هیلاجات

نشود و زود بعد ازین یاد کنیم **باب هفتم** در معرفت جایگاه هیلاج آفتاب و تد و مایل و تد و زایل و تد و طالع

و دهم طالع و هفتم و چهار[illegible]م و شم و پنجم و دوم مایل اوتاد است و دوازدهم و نهم و سوم و زایل اوتاد

ست و در برج [illegible] بیان در این وتد و آن مایل الوتد و آن زایل الوتد است و هر آن دلیلی و ستاره و

سهمی و انوار زینی نور با شد و ستاره که بسا منجز زایل و درجه و تد بود که در وی از درجه وتد بیش از پنج درجه باشد

ان دلیل و آن کوکب و آن سهم در برج زایل بود و اگر کمتر بود ولیکن رو بند با شد و هر آن دلیلی که میان درجه وتد و مایل وتد بود

و دوری وی از درجه مایل بیش از پنج درجه بود آن دلیل در روند یا شد اگر کمتر بود در مایل بود و هر آن دلیل که میان مایل و

زایل که دوری از درجه زایل بیش از پنج درجه بود آن در مایل الوتد باشد و اگر کمتر بود در برج زایل بود گردد که

اندرین طالع نمودیم درجات بید اگردیم آفتاب و جوزا کیم در این طالع حمل است سهم که از هفت ستاره در کدام جانب اند

زهره ۱۱ مایل و تد و ۱۲۰ زایل است و دوری



از هشت بود و دوری او از درجه برج زایل

هشت درجه بود و بیش از پنج درجه معلوم گردد که وی

مایل و تد است و آفتاب در برج زایل عطارد

و در برج زایل عطارد و قمر

مریخ در مایل و تد و مشتری زایل و زحل را درجه کمتر از پنج بود و در مایل الوتد بود و خیله بر حرکت او بود و

و که خدای و ادلاء و دلیلان **باب هشتم** در شناختن [illegible] بهار سیحون مولود در باشد آفتاب

را در دهم طالع یا در یازدهم طالع یا در نهم طالع یا [illegible] طالع هیلاج بود اگر برج

یا نهم ان برج بود هیلاج باشد و اگر نیابیم بعد ازان بقمر نگاه کنیم اگر در طالع یا در دهم طالع یا در دوم
یا در هفتم طالع یا در سوم طالع یا نهم قمر بران هیلاج باشد و اگر در نهم یا هشتم یا پنجم یا چهارم یا دوم باشد و این بجای
بیجکانه که او در برجی ماده باشد و قمر هیلاج باشد و اگر نیابیم ماه را اجتماع گفتیم در به طالع نگاه کنیم ما
بروش اهداء است چنانکه گفتیم الله ... ای نشناخته اگر باشد در درجه هیلاج بود و اگر نباشد در سهم السعادت نظر کنیم
اگر او در طالع یا در دهم یا در یازدهم یا در هفتم یا نهم هیلاج باشد و اگر نیابیم جزو اجتماع یا استقبال ... بود
بود نگاه کنیم اگر در طالع در دهم یا در یازدهم طالع یا در هفتم یا نهم هیلاج باشد و اگر نیابیم چنین آن مولود را هیلاج
نباشد و بران هیلاج که اندر چنین نگاه که خداوند دیگر هیلاج را طلب کنیم آن ... گفتیم یعنی بخت اگر ...
یا نهم در طالع در دهم یا در یازدهم یا در هفتم یا در نهم وی هیلاج باشد اگر که خداوند وی هیلاج شد ما پس نگاه کنیم
پس بطالع با سهم السعادت پس جزو اجتماع یا استقبال چون نیابیم آن ... بود ... و آنچه بود و بدو ...
زندگانی بود و اگر هیچ جای هیلاج ... هر یک ... افتاب ... پس ماه پس بطالع
سهم سعادت پس جزو اجتماع ... هیلاج ... عمر مولود ...
تفاوت زندگانی ... قوی ... صورت طالع مولود نمودم اندر
بنشستم

بنشستم که در چهارم هیلاج باشد مولود نهادیم ... تا از نگرش ... و اندر باب ... شرطهای ... که
یاد کردیم تا ان مولود را هیلاج و کدخدا بود پس آنکه نمودیم والله اعلم بالصواب **باب هشتم** در باب ...



برطالع ... اگر مولود ... باشد
خواهیم که هیلاج آن شناسیم اول بعمر
نگاه کنیم اگر در دهم یا در طالع یا
در یازدهم یا در هفتم یا در
با نهم هیلاج بود و اگر در نهم و هشتم
و پنجم و چهارم و دوم طالع بود که آن برجی ماده بود هیلاج بود و اگر نیابیم ماه را بعد ازان ماده ...
نگاه کنیم اگر در طالع و یا هفتم طالع بود هیلاج بود پس اگر در پنجم طالع بود و یا چهارم یا دوم که آن برج
نر بود و افتاب هیلاج باشد و اگر نیابیم بعد ازان سهم السعادت نظر کنیم اگر در دهم طالع بود یا در طالع یا در
یازدهم یا در هفتم یا نهم هیلاج بود و اگر نیابیم درجه طالع هیلاج باشد اگر او را کدخدا باشد و اگر نیابیم هیلاج
نبود پس جزو اجتماع یا استقبال نظر کنیم اگر در دهم طالع و یا در طالع و یا در هفتم طالع یا در یازدهم
یا نهم وی هیلاج بود و اگر نیابیم آن مولود را هیلاج ... و اگر ... باهم هر یک هیلاج نباشند
کردار که گفتیم آن بود که بران مولود هیلاج ... و اندر این ... نیست

که کفتیم بیرون آرم آفتاب پس ماه پس درجهٔ طالع پس سهم السعادت پس جزو اجتماع یا استقبال و آن

این است صورت طالع و هیلاج که نمودیم **باب پنجم** در معرفت آن برجها و برجهائی که یکدیگر نظر



دارند و ستارگان و دلیلان

چون میان جایها باشند یکدیگر

اتصال کنند و آن دو نگاه

استقبال و مقابله و دو

تسدیس و دو تربیع و مثلث

و نیز برجها آنکه بر زمان

روز یکدیگر را نبیند اما مقارنه آن بود که هر دو در یک برج بیک درجه باشند و تسدیس آنکه میان دو

کوکب دو برج باشد و تثلیث آنکه در میان دو کوکب چهار برج باشد و تربیع آنکه در میان دو کوکب سه

برج باشد و نظر مقابله حمل را بود با حوت و ثور را با دلو و جوزا را با جدی و سرطان را با قوس و

اسد را با عقرب و میزان را با سنبله و دو برج اند یکی اول حمل و دیگر توالی و دیگر بیع یکی در آن خوب خلاف

توالی چنانکه برجی از حمل بود یکی در است و شش در تربیع و یکی در تثلیث و یکی در است سیزده میزان

اما ما بی سرطان را با جوزا و اسد را با ثور و حمل را با سنبله و دو برج را با جدی و عقرب را با دلو و حوت

را با میزان در است یکی در تسدیس و دیگر بی در درجهٔ میزان باشد این

آن

آن جا بجای است که یکدیگر نظر کنند و اتصال ما و نیک معلوم کردیم که بکار آید در باب کدخدا ساختن

باب دهم در شناختن ارباب خطوط و شهادتهای ستارگان در برجها هر یکی را از این دوازده برج

هفت ارباب خطوط است و آن خداوند برج او خداوند شرف و خداوند حد و مثلثه و تخمین دوم و سوم

و خداوند وجه پس هر یک را چون در آنجا نهاد شهادت نشر بود و بر آن خانه مستولی و مدبر و بر او حد آید که به

بود و حکم بر وی بود و آنچه بد بود و نیک بود که کمتر از وی بود اما نیز بیع بود و برجی ارباب خطوط بسیار آید در

هفت حال زبان ندارد که ما در اینجا خداوند حالت هفت شهادت بنهیم و خداوند شرف را از شش و آنچه حد او را پنج

و مثلثه تخمین را چهار و دوم را سه و سوم را دو و خداوند وجه را یکی و هر کرا در حوش خوش یا هم این شهادت

دو خداوند و پس چون خواهیم که بشناسیم که در آن برج کدام ستاره است که شهادت بیشتر دارد

کردیم شهادتهای ایشان چنانکه گفتیم و هر کرا در آن خانه با خط تر با هم این شهادت خدا و دهیم و گفتیم

پس گرد آوریم بسیار خط ترین از ایشان بر گزیدیم که آن مستولی بود بر آن برج **مثال** این

اول حمل بود و بجد ... و صورت مریخ خداوند ... و آفتاب خداوند مثلثه اول

آفتاب و دوم ... و سوم زحل پس مریخ را ... خداوند خانه و یکی از دیگر بجد وجه.

تا هفت شد و افتاب را کدخداه بدین شرف شش نهادیم و انکه خداوند مثلثه نخستین است چهار نهادیم و تمام

جمله ده باشد و مشتری را کدخداه بدین جای پنج سهم دادیم و انکه خداوند مثلثه دویم است سه سهم دادیم

تا جمله هشت شود و چون مشتری [illegible] در حد خویش و مثلثه خویش دو داوری [illegible] از وی شد خداوند

طالع برین برج نیست و او را اولی خوانیم و بسیار حظ ترین او و افتاب را [illegible] است و او [illegible] خلیه

برین کرانم و این کفایت بود که گفتیم باب یازدهم در بیرون آوردن کدخداه [illegible]

هیلاج معلوم کرده باشیم و خواهیم بر وی کدخداه او بشناسیم نگریم تا از ما [illegible] خطوط موضع هیلاج

کیست و کفته شد که از خداوند خانه و از شرف و آن حد و آن مثلثه نخستین و دوم و سوم و آن وجه

از این پنج خانه هر چه هیلاج را ناظر بود آن کدخداه باشد و اگر هیچ ناظر نبود آن هیلاج کدخداه بباید دیگر

باج طلب و اگر بیش از یکی ناظر بود شهادتها بینیم از آن چنانکه گفتیم و نگریم تا کدام را شهادت

بیشترست از آن ناظران [illegible] داریم او کدخداه بود و اگر دو را هم شهادت باهم

ستاره را هر [illegible] خانه را بر همه پنج شش داریم که او کدخداه بود و [illegible] قوت

[illegible] ده وجه پنج شش داریم و اگر خداوند حد بود او را [illegible]

مثلثات

مثلثات و وجه شش داریم و اگر مثلثه نخستین بود او را دوم و سوم و وجه پنج داریم

بدین ترتیب که گفتیم آن کدخدایی و جمله برین کردار بود که نمودیم باب دوازدهم در معرفت آنکه

چون کدخداه در ربعه وتد با مایل [illegible] زایل [illegible] وجه عطیت دهد [illegible] که کدخداه در ربعه وتد بود

عطیت کبری خویش داد و افتاب را [illegible] سالست و قمر را [illegible] سالست و زحل را [illegible] سال و مشتری را

[illegible] سالست و مریخ را [illegible] سالست و زهره را [illegible] سالست و عطارد را [illegible] سالست و چون در ربعه زایل

وتد یعنی [illegible] دوم و سیوم و ششم و نهم [illegible] عطیت صغری خویش دهد و افتاب را [illegible] سالست و

قمر را که سالست و زحل را ل سالست و مشتری را [illegible] سالست و مریخ را [illegible] سالست و زهره را

ح سالست و عطارد را ک سالست و این سالها [illegible] است و چون کدخداه در ربعه مایل بود

عطیه دهد که آن میان کبری و صغری باشد و آن را عطیت وسطی خوانند و بیرون آوردن آن چنان

بود که عطیت کبری هر ستاره با صغری گرد آریم و [illegible] نیمه کنیم انچه باشد عطیت

وسطی آن ستاره بود مثال این چنانکه [illegible]

صدو سح و نیمه و دی کبری نه سال و این عظمت وسطی مه سیت و این بستی از دباب
بر و لو رو هم بط و نیم سال و ان قمر سو و نیم سال و ان زحل مح سال و این مشتری
مه و نیم سال و آن مریخ م و نیم سال و آن عطارد و مجله اگر دو ایم فیاس و ماصدو لی سالها
و این عظمتها درین بیاد هم تا بر دانستن زود تر رود

الکواکب	ادوار	العظمی	ورد	الکبری	ورد حامل	الاوسط	ورد حامل	الصغری
		سنون	سنول	شهور	سنون	شهور	سنون	شهور
زحل	نا	۲۶۴	نز	ها	مح	و	ل	٤
مشتری	یب	٤۲۷	عط	٤	سه	و	یب	٤
مریخ	ر	۲۸٤	سو	٤	م	و	ه	٤
شمس	ی	۱٤٦۱	قنک	٤	سط	و	لط	٤
زهره	ح	۱۱٥۱	قت	٤	نه	٦	ح	٤
عطارد	ج	٤۸۰	عو	٤	مج	٦	ک	٤
قمر	ط	٥۲۰	قح	٤	سو	و	اه	٤

باب سیزدهم در معرفت آنکه چون میان کدخداه و تند و مایل الوتد بود عطیت دهد چون
کدخداه میان درجه وتد و مایل بود عطیتی که دهد چنان که ضرب کنیم مابین دو وتد و ان کدخداه
اندر مابین عطیت کبری وسطی ان کدخداه آن جمله که برآید بر مابین درجه وتد و مایل بخشیم
انچه برون... ...سالهایم وهر دقیقه راشش روز حمله کرده و آنچه که آن معتدل تو دیا.

بی ان

پس این تعدیل را از عطیت کبری این کدخداه بکاهانیم انچه بماند عطیه این کدخداه
بود بر حسب موضع مثال چنانکه طالع مولودی برج ... داریم که همو دلیل طالع حدی بود در درجه
دهم طالع که درجه وتد است و درجه از زان درجه یازدهم طالع که درجه مایل است و او
هفده درجه از برج عقرب و مریخ اندر یک درجه عقرب اگر درجه دهم بودی کبری دادی و اگر در هفدهم
درجه بودی وسطی دادی چون میان هر دو بود دانسته شد که عطیت میان کبری و وسطی دهد پس مابین
او درجه وتد کردیم هشت آمد و مابین کبری و وسطی قرار کردیم بیست و پنج سال و نیم آمد قدر آنهم
ضرب کردیم برآمد دویست و چهار این را بر مابین درجه مایل و وتد بخشیدیم که هر چند بین الدرامد
هشت و نیم این تعدیل را کاستیم از عطیت کبری مریخ که شصت و شش است باز بماند پنجاه و
هفت سال و نیم و این شد عطیت کدخداه بر حسب موضع او و این صورت طالعست



وجه دیگر اگر این عمل بحسب نیم خواهیم که
مبدا کنیم ...

داو ان نسبت کنیم با بین درجه وتد دایل وتد دان منعد از زا بین درجه وتد کدخداه قرار کریم سوم خداه

آن تعدیل بود وبر بکا هانیم این تعدیل را از عطیه کبری این کدخداه آنچه بماند عطیه آن کدخداه بود در حسب

جنانکه هم این صورت طالع بنمودیم بین درجه کدخداه جهت بین درجه وتد وایل بود وجهارده . بیست راینده است

ثلث بود بین وسطی و کری کدخداه قرار کرفتیم در بیع وپنجم برآید سی وسیم بین بیست سال و دو نیم بود این تعدیل

است بکاستیم از عطیه کبری باقی شصت و نهم سال وحله برین کرداریکی خود دوم باب

جهاردهم در معرفت انکه کدخداه با بین وتد وایل وتد عطیه دهد اگر ستاره میان درجه دایل وایل نود ودید

ضرب کنیم بین درجه تایل وان کدخداه اند ما بین عطیت وسطی وصغری وانچه برآید بین درجه دایل وایل را بپنجم

انچه بیرون آید سال بود انچه بماند در شصت ضرب کنیم و بپنجم انچه برآید دقیقه بود در پنج دقیقه را با ماهی شمار کنیم دو دقیقه

را شعس روزان تعدیل را از عطیت وسطی بکاهانیم انچه بماند عطیت کدخداه بود در حسب موضع مثال

جنانکه طالع صبی بود دید درجه ودهم طالع میزان چنین یح ها دیازدهم سر ها لنزیح عقرب و

دوازدهم برر ... از عقرب بجنین اگر ها بس با بین درجه دایل وتد درجه مریخ بود

چنین

چنین بی ها این را ضرب کردیم در ما بین وسطی وصغری که هست چنین الو ل و این عب

نح وسیم سال با شد این را کما بین درجه دایل زایل که بود چنین الح ها بخشیدیم بیرون آمد چنین یا ا

وان ما زده سال و یکماه با شد وان تعدیل است بکاستیم از عطیت وسطی باند چنین الط یعنی بیست و نه

سال وپنج ماه وحله برین کردار بود واگر بسنانیم بین درجه دایل وتد و درجه کدخداه با بین درجه دایل و

زایل وبدان تعداد از ما بین وسطی وصغری قرار کرفتیم واز عطیت وسطی بکاهانیم انچه بماند عطیت آن کدخداه بود

بر حسب آن موضع وان صورت طالع است که فرض کردیم باب دوازدهم در معرفت انکه کدخداه در میان درجه



زایل و وتد بود و جه عطیت دهد چون ستاره

میان درجه زایل و درجه وتد بود ضرب کنیم

ما بین درجه زایل و کدخداه ابین ما بین

صغری و کبری انچه برآید بما بین درجه وتد و درجه زایل بخشیم انچه بیرون اید تعدیل بود

انچه بماند در شصت ضرب کنیم و بخشیم با دقیقه شود در پنج دقیقه را اشس ... در عطیت صغری کدخداه

اذا انهم کدخدا با شد حسب مواضع او مثال ... درجه و دهم طالع میزان بود

به جبس ... درجه ویازدهم طالع ... قوس و ... درجه ...

اندر برج قوس است بکوشه من کدار که پیدا کردیم قرار گرفتیم ما بین درجه اول و مریخ

باز ده درجه ضرب کردیم در ما بین ضعیف کی بی مریخ که در چندین بار اندر چندین ۱۶ اول برج

بخشیدیم بیرون آمد بهرمن ل ۱ ۱۲ کما یاصل ل و بیست و چهار من گردار بود و اگر بیست خواستیم کنیم

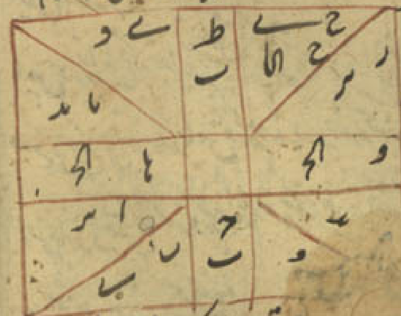
ما بین درجه اول و آن کدخداه با ما بین بهرزایل و وتد با ین مقدار ما بین عطیت صغری کی دو قرار گیریم اعدل

بود عطیت صغری کدخداه افزائیم مثل ما بین جزوایل کدخداه بود و ما و این را بیست گردیم

و دو که ما بین درجه اول و وتد انصف است با ما بین صغری و کبری قرار گیریم که در بیست و پنج سال و نیم این

تعدیل است صغری مریخ افزودیم که بود باز بیست سال بر آمد چهل و نیم این عطیت کدخداه است بر موضع

و بی صورت است **باب دهم** در معرفت ان ستاره که زیادت و نقصان کنند مشتری درجه و دو از



تسدیس و تثلیث و کدخداه مقارنه

طیت کدخداه از تربیع و مقابله

تراید و نگاه هند و ادبار و ماه

چون تثلیث و اگر کیش خدا

از ... سعد ... هند

تربیع و مقابله نقصان کنند زحل و مریخ از تربیع و مقابله

و مقابله

و مقارنه کدخداه نقصان کنند و از تسدیس و تثلیث بیفزایند و نگاه هند و راس چون نهادر

کدخداه بود زیادت کنند ربع عطیت کدخداه بر حسب این عطیت که در آن موضع خواهد و مقارنه

کدخداه نقصان کنند ربع عطیت کدخداه و چون عطارد سعود بود مقارنه و تسدیس و تثلیث

بفزاید بر عطیت کدخداه از تربیع و مقارنه و مقابله نقصان کند و از تثلیث و تسدیس بفزاید اما سعود

عطارد و آن بود که خانه سعدی رسید یا در حد سعدی یا در از سعدی برگرفته بود و سعدی متصل حالکه

و یا چون سعدی متصل شود و اگر منحوس بود و آن شد که در خانه نحسی یا در نحسی یا از نحس برگرفته بود و قطع

نحسی حاصل شود یا بنحس متصل بود و اگر سعد باشد و نحس آن بود که در خانه نحس یا در حد نحس و

و آن اتصال سعد و نحس و این تمام است اندر معنی **باب یازدهم** در آنکه ستاره که بر دقیقه وتد و زایل

وتد و زایل وتد بود چه فزاید و کاهد چون آن ستارگان که زیادت و نقصان کنند عطیت کدخداه ان

چون بر دقیقه اوتاد باشند هر یک عطیت صغری خویش زیادت و نقصان کنند و چون در زایل وتد

باشند ثلث صغری عطیت خویش زیادت و نقصان کنند و چون دقیقه زایل و وتد باشند زیادت کنند که

ما بین صغری و ثلث ان صغری بود و آن ثلث دو ... و بعد از آن کردیم دقیقه وتد و زایل وتد

زایل وتد زیاد کنند تا برابر دقیقی گیرند تا روشن فهم کنند و صورت جدول اینست

الکواکب			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ل	ب	ه	ط	ح	ک	یه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ک	ح	ے	س	ه	ح	لو
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ا	ا	ا	ح	ا	ک	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ے	ک	ه	و	ب	و	ح
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ا	ا	ا	ک	ح	ح	ک

باب هژدهم

در شناختن این ستاره که میان وتد و مایل وتد بود خواهیم
شناسیم که نقصان کنیم و ما چه فرا آید ضرب کنیم ما بین درجه کوکب و آن وتد [illegible]
عطیت صغری او و آنچه برآید بر مابین درجه وتد و مایل وتد بخشیم آنچه برآید دقایق بود که درج
دقیقه را ماهی گیریم و هر دقیقه را شش روز پس این تحویل را از عطیت صغری آن ستاره
که زیادت و نقصان کند یا نقصان یک جا با هم آنچه بماند این عطیت بود که زیادت و نقصان
خواهد کرد
مثال [illegible] درجه زحل اندر هفتم طالع بود
[illegible]

به سبب [illegible] درجه میان [illegible] درجه وتد بود و عطیت کبری همه او و آن پنجاه و هفت سال شمسی بود
و مریخ در جدی بود و درجه [illegible] طالع [illegible] زحل صغری چون نقصان همی کنیم پس اگر ما بین درجه وتد [illegible]
آن وتد شانزده درجه بود ضرب کردیم در پنج که ثلث صغری مریخ عطیت بود و برآمد هشتاد [illegible]
که مابین درجه وتد و مایل وتد بود بر [illegible] بخشیم [illegible] سال و هفت ماه است عطیت صغری مریخ
که پانزده سال است کاستیم بماند و از [illegible] سال [illegible] این عطیت است که بخواهد کاستن
از عطیت زحل کم کند [illegible] و آن پنجاه و هفت سال تمام بماند چهل و چهار سال و هفت ماه

باب نوزدهم

در آن ستاره که میان مایل وتد و زایل وتد بود و چه فرا آید و کار همچون ستاره که زیادت و
نقصان کند میان درجه مایل وتد و زایل وتد ضرب کنیم ما بین درجه ستاره و مایل اندر ثلث
صغری ستاره و آنچه برآید بر ما بین میان درجه مایل و زایل بخشیم آنچه برآید [illegible] صغری
آن ستاره یک جا با هم آنچه بماند [illegible] ضرب کنیم و [illegible] قسمت کنیم آنچه برآید [illegible]
را ماهی شماریم و یک دقیقه را شش روز [illegible] که زیادت یا نقصان خواهد کرد

ازان مثال چنانکه طالع حمل بود به بیست درجه و زحل که صاحب او بود اندر حمل به درجه
و وتد عطیت کبری بهین داد و آن نخاه و هفت سال بود و مشتری اندر دلو بود میان زایل و وتد و
زایل بران گذار که نمودیم حصه بگردانیم بر درجه مشتری و مایل الوتد که مدبر خیت در ثلث
صغری عطیت مشتری وان چهار سال است برآمد حمل بر مشتری و بخشیدیم که باقی درجه مایل و زایل است
برف کلی باقی ماند هشت و شش ضرب کردیم ۸۰ ۴ بر بخش و بخش کردیم بر دقیقه
این یکسال و [illegible] بود و این از هشت سال که [illegible] عطیت صغری مشتری است بکاستیم باقی
سال و نه ماه این عطیت است که [illegible] تمام و [illegible] سال و نه ماه طالع است



باب هشتم در بیان معرفت این ستاره که میان وتد و زایل بود چه افزاید و چه کاهد
چون ستاره که [illegible] میان درجه وتد و زایل [illegible] ضرب کنیم [illegible]
زایل و آن [illegible] ستاره افزاییم آنچه شود آن عطیت که و این ستاره [illegible]
[illegible] برآید [illegible] زایل و وتد [illegible]
زایل و وتد [illegible] آنچه برآید [illegible] صغری
که نمودیم

که نمودیم وجه آنکه هیلاج با درجه طلوع میان طالع و چهارم باشد یا در مقابله این ربع
و اگر هیلاج اندر ربع دوم بود یعنی میان طالع و چهارم باید برابر آن ربع و اگر مطالع
بلد درجه او و مطالع خط استوا نظیر درجه و مطالع بلد نظیر درجه او قرار کنیم اگر بهم را
باشند مطالع بلد درجه طالع بحسب موضع او بود و اگر محاسب باشد فضل آن قرار
کنیم و ضرب کنیم در ساعات تعدیل وتد طالع اگر هیلاج میان طالع و چهارم بود و اگر میان
در ساعات تعدیل وتد مقصر کنیم آنچه برآید بیفزاییم و تعدیل او درجه طالع یا هیلاج
اندر میان وتد طالع و چهارم بود یا میان هفتم و دهم و فضل مطالع بلد بود آن تعدیل
از وی بکاهیم و اگر نه او را بعد بیفزاییم و اگر در ربع سوم بود با درجه هیلاج قاطع یعنی میان
چهارم و هفتم یا دهم و طالع فضل مطالع خط استوا بود آن تعدیل از وی بکاهیم و اگر نه
او را بود برفزاییم آنچه حاصل آید مطالع [illegible] اینکه باشیم این مطالع خط درجه
قاطع آنچه باشد هر درجه را سالی [illegible] آنچه باشیم

حاصل شود آن مدت بود **مثال** چنانکه طالع برج ... بود بیره ده درجه ... طالع

هم هیلاج آفتاب اندر حمل سح و هیلاج و نحس اندر جوزا ب ما و ساعات تعدیل چندین

از و تقدم و تحقیق ... ما از و تقدم مقدم خواستیم که تسییر ... را ... بدرجه زحل ... قرار

کردیم مطالع خط استوا نظیر درجه آفتاب چندین ... فصل مطالع بلد درجه ... نظیر او

چندین ... نظیر ... بود فضل ... قرار کردیم ... مطالع ... بلد ... کردیم ... طالع

بعد تقدم مقدم که ... ما چندین ... الواکات ... این ... تسییر ... بر ... چندین ...

این تعدیل است فضل مطالع بلد است تعدیل از مطالع بلد درجه ... نقصان ...

درجه مح سح ه این مطالع حسب موضع هیلاج است مطالع نظیر درجه زحل که در حم قاطع

است از خط استوا قرار کردیم چندین ... و مطالع نظیر درجه زحل مطالع

بلد چندین ... فضل هر دو قرار کردیم ... **مثال** چنانکه طالع

... زان ... درجه ... و کدخدا ... بود ... طالع بود

... بس ... کنیم ... درجه ... که چندین ...

...

... اندر ... مشتری ... چهار سال است ... چندین ... درجه

... که ... بود و ... سال ... ماه ... این ...

کر ... تا ... سال و ده ماه ... صورت طالع این است **باب ...** در معرفت



تسییر او ... هیلاج ... از ... عمر ...

قاطعان ... هیلاج ... کدخداه

و ... طالع ... دو نوع ...

ان بود که درجه مقصود که هیلاج است و درجه قاطع

معلوم باشد و ... کار مجهول و دیگران بود که درجه مقصود و کار معلوم بود و درجه قاطع نامعلوم ... را ... کنیم و

اگر هیلاج ... درجه ... یا ... تسییر ... مطالع ... فلک مستقیم ... اگر درجه ... تسییر مطالع بلد ... باشد

اگر ... میان ... بود ... مطالع ... از مطالع خط استوا ... مطالع حسب موضع هیلاج ... قاطع ... خواهیم

و از ... این مطالع حسب موضع ... که ساعات تعدیل ... چهارگانه ... و این ... که تعدیل ...

... خواهیم کرد **باب ...** در معرفت ساعات تعدیل ... کنیم ... درجه ... هیلاج ... کدخدا ... درجه ... که ...

اگر ... میان ... طالع بود ... مطالع استوا درجه ... از مطالع ... این ... مطالع ... استوا ... درجه ... ربع ...

هفتم از مطالع خط استوا درجه هیلاج که حصه انچه بماند بعد درجه مقصود بود پس بجستیم بعد درجه مقصود را
بر اجزای ساعات آن درجه هیلاج که حصه اگر بالای زمین باشد و اگر زیر زمین بود بخشیم بر اجزای
ساعات بعد از آن پس ساعات بکاهانیم انچه بماند ساعات بود و زوند طالع هفتم ساعتهای زمانی مثال
چنانکه طالع برج اسد بود و ترند و بهم طالع ی با ارفور و افتاب ح مد از خود او هیلاج است
خواستیم که ساعات بعد بدانیم که چند است میان وتد طالع پس مطالع خط استوا درجه هم از
مطالع آن ص استوا درجه هیلاج بکاهانیم چند ماند لط ک این بعد درجه مقصود است یعنی هیلاج از اجزای
ساعات درجه افتاب که برج مد بخشیم بر دن آمد ب ما این ساعات بعد درجه هیلاج از وتد اول
سعی ساعات بکاستیم بماند لط ی است از وتد طالع تا شعاع زمانی و چون برین کرین دارا باشد که گر
کرده بود آن کفایت است والله اعلم باب بیست و دوم در استخراج تسییر درجه معلوم تا درجه معلوم
که برابر از دو گونه است یا تسییر درجه معلوم است بدرجه معلوم چنان بود که زودکار بعض معلوم بود یا
اگر ان درجه معلوم اگر درجه هم جا با سیر بود با آن و پس تسییر هیچ را در آن حاصل بود
کیریم ... و فرانیم تسییر آن ساعات معلوم سالی بود هر یک پنج دقیقه

سعی روز

سعی روز از ایک دقیقه انچه برابد مطالع آن درجه بود که تسییر خواهد نمودن درجه او ادوار بم مطالع
خط استوا انچه سوای خود درجه باشد که تسییر بود و مثال طالع برج جدی ی ت مد و نهیم ان
درجه مد درجه هیلاج او بود خواستیم که تسییر بدانیم در درجه او رسیم که تسییر او چه گاه است و بعده سال و
پنج ماه و دوازده روز قرار گیریم مطالع خط استوا درجه هم چنین بازبود بعده سال را دقیقه ربادکنیم و پنج
ماه را بپنج دقیقه و دوازده روز را دو دقیقه حمله شد ربح از مطالع خط استوا از درجه که تسییر رسید بود اندر
مدت که گفتیم وازده سیط ابرون آرتیم بس مطالع خط استوا برج عقرب ان درجه
بمیید است درجه دیکر انکه دلیل بر درجه طالع و بعضم ما و اگر هیلاج درجه طالع بود طالع ما هم بود با آن درجه
قرار گیریم از بهر درجه طالع و طالع مطالع بلد درجه طالع و عقده روزگار معلوم سالی را درجه او انیم
و دقیقه انچه برآید درجه سوا او بدانیم مطالع بلد انچه برود آن درجه بود که تسییر طالع بود و مقابله ان درجه بود
که تسییر درجه هفتم طالع بود مثال چنانکه طالع جدی یحنس مد و افتاب در
بر درجه هفتم خواستیم که بشناسیم که تسییر افتاب درجه ببابل

مطالع یعنی عرض لو بد و نه درجه بود و سی و دو دقیقه میان را و هفت ماه و نه روز را و سی و شش دقیقه
و سی و دو ثانی باشد لو بد و سی از ابن او حد و بطالع بلد بو کرد یم تا بر ج ان بر ج حمل بود و سوت ا
و سیر او با معلوم شد که بر ج سرطان کو هفتم طالع است بخندین تا بر ج ان بر ج سی او در رصد ا
و سیر او ما معلوم شد که بر ج سرطان شد که هفتم طالع است بخندین تا بر ج و اگر او بود در رصد طالع بود و سی
تسییر در رصد و دی بر ج سی بو بخندین درجه که گفتیم ده و کرا که درجه معلوم باد درجه هیلاج در میان دیگر باد و
اگر درجه هیلاج با آن درجه که تسییر خواهیم اندر میان اندر میان میان های چهار کانه نو قرار گیرم مطالع استوا ده مطالع ان
درجه بلد و بعد میان هر دو درجه آن درجه طالع افزاییم و بیرون آرد ز دقیقه بر آن طالع افزاییم آن درجه سوا تا سان
بدانیم بحد و بلد و طالع مطالع آسان تا برنگاه کنیم اندر هر دو درجه در یک بر ج باشند یک درجه و دقیقه باشند آن درجه آنرا نود
که تسییر خواهیم بسنحن و اگر صحایف باشیم قرار گیرم آن فصل که اندر میان آن باشد بود و اندر ساعات تعدادان
و ضرب کنیم که نفس درجه هیلاج درجه معلوم بود چنانکه اگر میان و طالع بود درجه در ساعات بعد و تد دهم ضرب کنیم و اگر میان
طالع و چهارم بود در [illegible] کنیم و اگر در میان چهارم و هفتم بود در ساعات بعد و تد چهارم ضرب کنیم و اگر در

میان

میان [illegible] در ساعات بعد و تد هفتم ضرب کنیم انچه بر آید بر شصت بخشیم انچه بیرون آید تعدیل
بود بس اگر حصص درجه سوا مطالع خط استوا را بوده باشد و آن درجه هیلاج او معلوم میان دهم و طالع بود
تا را برابرین ربع آن تعدیل از درجه سوا مطالع خط استوا کاهانیم و اگر نه او را بر او بود و افزاییم اگر در معلوم
میان و تد طالع و چهارم بود یا برابرین ربع و بل فضل درجه سوا مطالع بعد را بود این تعدیل از وی بکاهانیم
و اگر نه او را بر او بود و افزاییم انچه بماند یا بر آید آن درجه که تسییر باو خواهد بود و اگر هفتم یا نظر درجه باشد
مثال چنانکه طالع بر ج اسد بود بخندین که مد و دهم طالع ثور بود بخندین که مد و افتاب در بر ج جوزا
بر ج و ساعات بعد افتاب از و تد دهم چندین تا الا جو استیم که تسییر افتاب بدانیم قرار نهیم چندین
سونه و پنجاه و هفت سال را پنجاه و هفت درجه بر آن افزاییم نه ماه را چهل و پنج دقیقه و ده روز را بیست و دو دقیقه
باشد چندین تا بر ج مطالع خط استوا درجه سوا او بر حمل آورد چندین بر ج از بر ج
اسد و طالع بلد درجه افتاب قرار گیرم چندین بر ج بر [illegible] و پنجاه و هفت درجه و چهل و هشت دقیقه
را بر و افزودیم حاصل شد قوس درجه سوا او [illegible] از بر ج سد و چهار لغ بود

فضلشان فراز کردیم چندین ح ب ی اندر ساعات بعد درجه آفتاب که بر چندین
ب ماسوت کردیم پس چندین ح مدلی الف این را بر شش بخشیدم تا چندین آید
این تعدیل بود اگر فضل درجه سواء مطالع خط استوا را بود بکاستیم از درجه سواء مطالع که بر
ی ح ی حصه ماند ح ی مه مدار از برج آ این آن درجه است که تسییر بدو خواهد
رسیدن و جمله برین دار اگر فعه نشد **باب بیست و چهارم** اندر استخراج تسییر درجات معلوم بر جهای
معلوم اما تسییر درجه معلوم را بدرجه معلوم بر این جمله داشت که خواهیم کرد اگر درجه معلوم درجه هیلاج
بر درجه دهم یا چهارم فتد بود بکاهیم مطالع خط استوا آن درجه از مطالع خط استوا در
قاطع با آن درجه که در وی تسییر خواهیم آنچه بماند هر درجه را سالی شماریم و هر پنج دقیقه را ماهی و
هر دقیقه را شش روز آنچه برآید مدت آن بود که تسییر بدان مدت خواهد رسید **مثال** چنانکه
خواستیم که تسییر درجه دهم برانیم بجهت طالع برج آ بود چندین برآمد و دهم طالع بود
چندین الط فراز کردیم مطالع خط استوا درجه دهم
چندین

کاستیم از مطالع خط استوا ... چندین ... درجه ... بماند

چندین ل ط ی هر درجه را سالی شماریم و هر پنج دقیقه را ماهی بر آمد نود و سال و
ماه ... و درجه ازین نوع بود نامعلوم بود و صاحبکه چون هیلاج که درجه معلوم است
بر درجه طالع یا هفتم بود چون هیلاج بر درجه هفتم یا طالع بود باید آن درجه که تسییر ازو خواهیم
بکاهیم مطالع بلد درجه از مطالع بلد درجه قاطع از درجه که تسییر بدو می رانیم اگر هفتم یا طالع بود
از نظیرش آنچه بماند هر درجه را سالی شماریم و هر پنج دقیقه را ماهی و هر دقیقه را شش روز
مثال چنانکه طالع برج آ بود و مریخ در برج ... بود و آفتاب در دلو بود هفتم
طالع هیلاج بود خواستیم که تسییر او را برانیم بجهت آنکه ... مریخ رسید فراز کردیم
مطالع بلد درجه طالع که بد چندین ک کاستیم او را از مطالع بلد درجه هفتم مریخ
برج ... درجه و مطالعش چندین ... بماند ... هر درجه را
سالی شمردیم و هر پنج دقیقه را ماهی و هر دقیقه را شش روز ...
کرد ... ازین بود که یاد کردیم ... درجه معلوم یا درجه هیلاج میان دهم
طالع بود یا میان چهارم و هفتم که ... یاد درجه معلوم که ...

همی یابیم هر درجه از طالع باید درجه معلوم دیگر میان وی هم طالع بود تا برابر او آن ربع دراز کریم
مطالع خط استوا درجه مسلاح یا درجه معلوم و مطالع بلد اگر هر دو بهم را است یا تشنه مطالع
خط استوا درجه مطالع و درجه حسب او بود و اگر مخالف یابیم فضل میان فراز کریم و اندر ساعات معدل ان
و قند ضرب کنیم که مثل مسلاح ان درجه بود چنانکه اگر میان وی هم طالع بود در ساعات تعدیل و هم ضرب کنیم و اگر ساعات بیک چهارم
هشتم بود در ساعات تعدیل چهارم انچه باید بر شش بخشیم انچه بیرون آید تعدیل بود ان تعدیل از
مطالع خط استوا ان درجه بکاهیم اگر ان فضل مطالع خط استوا افزون بود و اگر نه او را
بر او افزاییم انچه بماند یا بر آید مطالع خط استوا بود ان مسلاح یا درجه بر حسب موضع و همچنین مطالع
خط استوا درجه قاطع یا ان درجه که تیر و رسیم فراز کریم و مطالع بلدین اگر هر دو یکسان باشند ان
مطالع خط استوا درجه مطالع حسب او بود اگر با مسلاح اندر ربع دوم بود که میان طالع و چهارم مطالع
بلد درجه او مطالع حسب او بود و اگر مخالف باشد فضل میان دراز کریم و در ساعات تعدیل درجه مسلاح
از وتد دهم چهارم ضرب کنیم انچه بر آید بر شش بخشیم انچه بود و تعدیل بود ان تعدیل را از مطالع
خط استوا ان در... بود و اگر نه او را بود بر او افزاییم اگر درجه قاطع مسلاح اندر ربع دوم بود
که میان دهم

٤٥

م و هم و اگر نه در ربع بود که مسلاح با میان طالع چهارم بود یا
... ان مطالع بلد درجه قاطع بکاهیم اگر فضل او را بود و اگر نه او را بود وی افزاییم تا
یا بر افزاییم مطالع حسب موضع بود و مثال چنانکه طالع برج ... بود و درجه طالع برج ... افزاییم مسلاح بود در
جوزا و مریخ در سرطان ... خواستیم که بدانیم که ... درجه آفتاب معلوم ... درجه مریخ که ... معلوم است بخشیم
مدت ... ساعات آفتاب بعد آفتاب از وتد دهم ... آورده ... یافتیم مطالع خط استوا درجه آفتاب
... مطالع بلد درجه ... فضل ... در ساعات تعدیل ... که ... حرز کردیم
... ان تعدیل ... آفتاب میان ... مطالع و فضل مطالع خط استوا درجه آفتاب را بود
تعدیل را از ان مطالع خط استوا ... و ... مطالع ... آفتاب ... موضع ... بکاهیم
کردیم مطالع خط استوا درجه مریخ ... و مطالع بلد درجه ... فضل ... و اگر ...
در ساعات تعدیل درجه آفتاب ضرب کردیم که ... بر آمد ... بر شش بخشیم ... مطالع خط استوا
ان تعدیل است بکاهیم ... میان وی هم مطالع و فضل مطالع خط استوا بود بکاستیم تعدیل از مطالع خط استوا
بماند ... حاصل ان مطالع درجه مریخ بود ... نیم مطالع حسب موضع ... مطالع

... ان درجه ... بخشیم

تیر و مریخ مانند چندین الکوسه هر درجه را سالی شمرد ... و این همه ماه دو ماه

بر سید عن مدت درجه آفتاب بر درجه مریخ و بر ... که گفتیم دیگر ساعات العقد ...

چندین ... ضرب کردیم اما چندین ... این را بخش ... تعدیل ...

مطالع ... کاستیم باقی ... الطالع ... مطالع ... بنظر زحل ... موضع ... کم ...

نظر و این بجاه و پنجاه و دوازده ... **باب بیست و نهم** در معرفت درجهای قاطع از ...

مطالعهای درجهای قاطع ... دو گونه است یکی آنکه وقت مولود ... دیگر آنکه ...

بود و آنکه وقت تحویل افتد یا درجات اتصال کواکب سیاره است یا درجات مواضع کواکب ثوابت ...

مواضع ... درجات ... از ... یا درجات ... یا درجات ...

مولود ... اجتماع و استقبال ... که میان آن ... قاطع ...

کنیم ... بعد از این **فصل اول** در شناختن درجهای قاطع از ... کواکب سیارات ... درجات ...

ست و مقابله و مقارنه زحل و مریخ و درجات تربیع و مقابله و مقارنه آفتاب ... و درجات مقارنه و مقابله

و تربیع و تسدیس ... اگر ... بود یا ... از نحسی ... سعد ... خود

نحسی متصل ... سعدی ... نحسی ... مقابله

مقارنه

مقارنه و تربیع و تثلیث و تسدیس قطع نکند و اگر در خانه خویش بود یا در حد خویش اندر آن خانه و از

... سعدی ... و از هیچ نحسی ... هیچ نحسی نبود ...

خاصه ... آنکه مقابله و تربیع قطع کند نحس یا ... و تثلیث و تسدیس سعد یا ... قطع نکند ... صلاح ...

در او و درجه مقارنه سعد و نحس **فصل دوم** در شناختن درجات ... قاطع ...

هیلاج و او لا ... درجات ... که قاطع کند بر همه ... درجات ... قطع کند ... اجتماع و

سهم سعادت ... هیلاج ... قطع ... طالع ... موضع ...

قطیط ... موضع ... موضع ... موضع ... سال

دو ... موضع ... اول ... سال

... قطیط ... کلاب ...

... الکید ... که ... کردیم ...

آنکه ... قاطع ... ساده ... آنرا

دبران گویند این الحمارست اول برطان و صدر برطان بیند نامه الاسد این قلب الاسد است ١

قلب العقرب است طلع السنبول است ربح الرامی است رکبته الدجاجه است منکب الفرس … الجبهه

رطبعت زحل و مریخ اند چون بشتری هیلاج او لاد عمر … درجهای شان رسند قطع کنند حرکه ستارگان سعد

نظر کنند و اگر سیره در طه انسان قمر بر جهار کمتر بود یک عطیت کدخدا است قطع کند همه حال اگر اجتماع

سعدان نظر دارد و اگر ندارد و با دیگر ستارگان نابت قاطع چون سیر هیلاج … لادر عمر رهات

نشان بکنند مگر بیماری و علت آرند مگر عطیت که خدا تمام شده باشد و سالها و دوبالی … بود

پس قطع کنند مگر نظر ستارگان سعد انجا باشند و اولاد نجوم همه سعد شده باشد فصل شناختن

در جهای قاطع از جاهی … و طالع قاطع اجون مولود لیلی باشند و سهم سعادت هیلاج بر

سهم سعادت و اگر مولود روز بود اقتضا بکند طالع را و کر طالع قطع کنند او را اگر لیلی بود و اگر

لیل بود و اگر سال انسان بود در هر دو بکدیگر را قطع کنند و اگر رادت بروز و سهم سعادت و طالع قطع کنند

چون دهم باشند درجه جهار طالع و ششم و هفتم و هشتم و دوازدهم قاطع است قاطع کنند بر … در جهای

و هیلاج و اولاد عمر … است که قطع کنند همه حال اگر در شعاع سعد اصلی تحویلی باشند

و همچنین درجه … چون درجهای نحس افتند قطع کنند … و اگر شعاع

سعد اصلی

سعد اصلی بر و در باشد و اگران بود به در جهد دوازدهم نباشند در سهم اول نور با اول طالع قطع کند درجه

برجی و اجتماع و استقبال مقابله و درجه هیلاجات بیچ کانه قاطع باشند و مقابله سهم سعادت قاطع باشد اگر جزو استقبال

هیلاج بود و با هیلاج نباشد فصل جهارم در شناختن درجهای قاطع که نه وقت مولود افتاده باشد که جزو آن بکفته شده

اجتماع یا استقبال که بیش از مولود قاطع باشد بر جمله بلیان و درجه مقابل بیان همجنین قاطع و قران زحل … بود

و مریخ بود و یا قران زحل و ذنب یا قران زحل و ذنب … مریخ و ذنب یا … اجتماع و استقبال

یا آن اجتماع و استقبال که مولود زاده باشد آن درجه و دقیقه قاطع بود بر هیلاجات و اولاد و احکام و همچنین …

تربیع های شان بر جهار قران را قاطع باشند مثال خانکه طالع … درجه …

بر و بد سوزد قران افتاده بود و مریخ اندر سنبله بنجم درجه … بعد از اجتماع …

عقرب بحند بن … مریخ بعقرب بحند بن … قاطع …

ابدان درجه بود … و تربیع ان درجهای سرطان بود … و بنج …

هسته شد و بیست و بنج … قاطع باشد … موضع … قاطع …

قاطع که تربیع … بست و بنج درجه دلو … درجه قاطع …

مقارنه و تربیع مریخ و زحل در نیمه دیگر درجه نور هر دو قاطع مقابله آفتاب و مریخ تربیت و صورت طالع
این است که یاد کردیم چون زهره و مشتری گرد آیند مثل از مولود میان اجتماع [illegible]
سعد آن شعاع ها نحس را باطل کند و اندر
جایگاه ها چنانکه نمودار [illegible]
و سعادت او و موت تمام [illegible]



السماء اجتماع که پیش از مولود باشد قاطع
است و طالع اجتماع و استقبال که
پیش از مولود بود قاطع است و درجه وسط السماء او قاطع است مقابله جزو اجتماع و جزو استقبال قاطع
است که پیش از مولود اندر اجتماع و استقبال قاطع است و در جنوب [illegible] و درجه چهارم [illegible]
و انتقال تسییر درجه هیلاج از نحس به نحس [illegible] قاطع است اگر شعاع سعد در آنجا باشد و اول هر برجی که نحس است
قاطع اگر شعاع سعد آنجا باشد و اول هر برجی که نحس باشد قاطع است اگر بران شعاع سعد باشد و سهم الموت قاطع است
و سهم السنه القحط قاطع است و آن عظیم تر [illegible] اند که قرار گیرند از مریخ و زحل [illegible]
درجات قاطع که یاد کردیم این تمام اند اندرین معنی و سهم القحط قرار گیرند در [illegible] در تحویل سال عالم
درجه اجتماع که پیش از [illegible] شد و آن طالع کنند و [illegible] از درجه اجتماع [illegible] والله
اعلم بالصواب باب [illegible] دانستن اجزاء ساعات حسب موضع ستارگان از بهر

مطرح

مطرح شعاع را مطرح ستارگان که بر حسب مطالع شعاع [illegible] بر دور روی آن با درجه مستوا [illegible]
مطالع آنکه به درجه مستوا است خود معلوم است و آنکه به درجه مطالع اشخاص [illegible] این اجزاء
ساعات درجه ستاره بود و باشد و اگر فضل پانزده را بود و اگر او را نباشد بر افزاییم آنچه فرا آید باید اجزاء
ساعات درجه ستاره بود چندانکه گردیم اندر آنجا و آن چنانست که اول باید که اجزاء ساعات [illegible]
موضع درجه آن ستاره بدانیم که مطرح او بی سهم [illegible] تثلیث و تسدیس و تربیع [illegible] چون خواهیم [illegible] کنیم
آن ستاره را کجا یابیم اگر به درجه [illegible] طالع یا چهارم [illegible] اجزاء ساعات حسب موضع آن ستاره بود و اگر درجه هفتم بود
اجزاء ساعات درجه هفتم طالع اجزاء ساعات حسب موضع آن ستاره بود و اگر [illegible] هفتم بود اجزاء ساعات درجه هفتم
طالع اجزاء ساعات حسب موضع و اگر میان [illegible] باشد [illegible] اگر فضل میان پانزده [illegible] اجزاء ساعات درجه
آن ستاره را و را ضرب کنیم در ساعات [illegible] دهم طالع یا چهارم و آنچه بر آید بر شش قسمت کنیم آنچه بود [illegible]
بکاهیم از پانزده اگر فضل پانزده را بود و چون ستاره میان دهم طالع [illegible] ربع [illegible]
نباشد بر پانزده فزاییم آنچه فرا آید باشد اجزاء [illegible] ساعات [illegible]
وقت طالع ساعات درجه ستاره و اگر [illegible]
[illegible] باشد اجزاء ساعات درجه [illegible] ستاره [illegible] موضع [illegible] بود

این چنانکه طالع وقت برج اسد بخمس ربع درجه بود و چندین سدس ودو درجه ستاره چندین ح مدار برج جوزا

بار دهم طالع به ساعات تقویم چندین ساعات درجه ستاره چندین ح [illegible]

ضرب کردیم ساعات تعدیل دهم اندر چندین و حاصل بر شش انجام بحسب چندین اصل این تعدیل آمد

طالع بود و فضل اجزاء ساعات او تقویم را بر بار و دهم و آنچه حاصل بود ل الخ اجزاء ساعات

بر حسب موضع و جمله بر آن اربو که یاد کردیم اندر این بخش در بردن آوردن مطرح این ستاره خواهیم که

شعاع ستارگان نشانیم سدس و تثلیث و تربیع کنیم اجزاء ساعات قدر حسب موضع ستاره را

در چهار آنچه بر آید کاهانیم از مطالع خط استوا درجه ان کوکب و آنچه بماند قوس ابدا نهیم و مطالع

از قوس مع موضع تسدیس ایسر ستاره بود و نظر تثلیث به مقابله خلاف این بود باختیار کنیم اجزاء ساعات درجه

همچنان اندر مغرب و آنچه بر آید کاهانیم مطالع استوا به ستاره آنچه بماند در مطالع استوا قوس ابتدا نهیم آنچه

بر آن قوس تربیع ایسر آن ستاره بود و نظر تربیع ایمن بود و آنکاهانیم اجزاء ساعات موضع آن ستاره

نظر اجزاء ساعات خواهیم ضرب کنیم او را در چهار آنچه بر آید بر افزاییم در مطالع خط استوا درجه آن کوکب و آن مطلع را

قوس تسدیس اسیم آنچه بر افزود آن ستاره بود و نظر تثلیث ایسر بود و جمله بر این در استوا مقارنه و مقابله بنفسه

... بکو کرنا بحد نشان استخراج و در استوا درجه کوکب چندین عو و اجزاء ساعات تو چندین بود ل

ضرب کردیم

۲۹

ضرب کردیم اجزاء ساعات درجه ستاره را در چهار بر آمد چندین ... این مطالع درجه تسدیس ایسر را برین مع

لح م و یح ... این است و موضع کوکب در جوزا بن یح ضرب کردیم اجزاء ساعات موضع

... چندین موضع کاهانیم از مطالع خط استوا درجه ستاره باند چندین سم ... این مطالع خط استوا مع ...

بس درجه ابروان و بر درجه چندین با ح ... و برابر شعاع تربیع موخر چندین ... بکاستیم اجزاء ساعات

موضع او را از سی درجه بماند چندین یح ... این را در چهار ضرب کردیم بر آمد چندین ... مطالع

ستاره فزودیم بر آمد چندین ... این را قوس بدادیم ... طالع

تسدیس موخر است و نظر ... این موضع تثلیث مقدم است و در برابر مقابله کوکب چندین یح مدار قوس والله اعلم

باب چهل و سیم در ادلاء که نشو ... تحویل ادلاء مولود تحویل اندر حال ... ده حد اول

و درجه طالع سیوم ... درجه ... کدخداه چهار برج طالع و درجه ... برج انتها و ... و

خداه ... درجه ... تحویل هشتم ... و درجه ... طالع و ... دهم ... گاه تحویل

اسد ... نشان ... و ضعیف کردن ... دلیل ... مولود ... بیماری ...

شود ... با ... و سلامت ... کدخدا ... حال ... سعود ... باد

سعدان و نقصان نحسان و انتهای سالی از مولود در برجی باشد که آن برج صلیبی بود و ان طالع اصل و کد خداه او

دران برج زحل و مریخ بود و در وقت تحویل در آن نحس نحسی دیگر روی آورد یا نظر کند از آن دو جای نحس از برج

مقابله و سعدی نظر نکند کاه تحویل نه بر طالع اصل و نه بر آن موضع که تسییر اصلاح بود و شعاع اصلی در سیر ساعه باشد

در اوتاد طالع اصل یا اوتاد برج انتها این علامت مرگ باشد خداوند مولود را علامت دیگر چون طالع تحویل و

موضع انتها و طالع اصل هر یکی یا نحسی باشند کاه تحویل سال و سعدی نظر نکند و اندر آن بود اوتاد باشد کاه تحویل نحسی بود

خداوند ایشان ساقط بود و نظر نکنند یا خداوندان که نحس بود یا منحوس باشد یا همه حال خداوند تحویل و موضع انتها هر برجی

دیگر باشد و در هر برجی ایشان نحسی بود و سعدی نه ایشان نبود یا خداوندان منحوس و راجع در وقت تحویل و ساقط بود از ایشان

دلیل این اصل علامت مرگ بود به همه حال دیگر و اگر خداوند حال تحویل مولود را انتها در هشتم طالع و خداوند هشتم اصل

کوکبی بود سعد یا نحس و با اصل بود اندر طالع ولادت بود و نه باشد خداوند مولود اندر حال همه مرگ بود و اصلاح اگر مسعود بود

در وقت تحویل تسییر و انتهای سال در برجی بود که از آن برج قمر منحوس شده باشد در اصل مولود و یا منحوس شده

بود اندر اصل و کاه تحویل قمر منحوس بود با آفتاب و نظر ایشان انجا بود و طالع اصل سعد نباشد و صلاح اصل نحسان

سعد نبود و انتها نزد صاحبان سعد نها چون حسن باشد آن دلیل بود بر علامت مرگ و اگر در وقت تحویل سال خداوند طالع

اصل منحوس بود و خداوند [illegible] منحوس بود و نظر کند نحسی از نحسان آن دلیل بود بر مرگ وی

و اگر

و اگر انتها به برج چهارم اصل بود و خداوندی که سال خداوند است و در تقویم طالع اصل بود و خداوند طالع اصل منحوس

بود آن دلیل بود بر علامت مرگ اندر آن سال اگر سعدی در اوتاد افتاده باشد از آن اصلاح باز دارد دیگر وقت تحویل سال که خداوند

طالع اصل و خداوند طالع تحویل منحوس باشد یا در هشتم یا خداوند هشتم و هم نحس بود و اندر وی دلیل بود بر مرگ وی و در تحویل سال

چون مقابله شود آفتاب و ماه را در وقتی از اوتاد تحویل با اوتاد اصل از نحسان زحل و مریخ و اندر برج انتها طالع اصل

سعدی همه حال علامت مرگ وی بود دیگر وقت تحویل سال اگر طالع تحویل سادس اصل بود و سعد نحسی از جمله

نحس بود و خداوند اصل منحوس غیر مقبول و سعدی نظر نکند خداوند بیمار شود و بیماری صعب و باشد که بمیرد دیگر

چون وقت تحویل سال انتها اندر چهارم یا طالع و هفتم و دهم بود و آفتاب و زحل اندر وی باشند خداوند تحویل جای اندر

افتد یا افکنند و اندران سقط و اگر خداوند انتها یعنی سال خداوند تحت الارض بود در هر برجی که او را اندران برج حظ باشد

سعد نظر نکند و اگر آن در سیاره شود آفتاب و مریخ نکنند پس اگر خداوند سال یعنی خداوند انتها با آن زمین بود

با و بر زمینش یا بردار کنند یا بر بلندی کی و ز نش بند و فرو افکنند بود که خداوند سال محترق شود یا در مقارنه مریخ با

اصل محترق کرد و یا واکنش مریخ دیگر چون وقت تحویل [illegible] هشتم یا هفتم نحس کرد و خداوند سال باشد

مقابله او بود و خداوند او اندر و بود ضعف و مریخ [illegible] و دلیل علامت مرگ در آن

سال چون تحویل باز کرده در قمر منحوس بود از برج مریخ یا مقابله او و سال خداوند [illegible]

یا بر او رسد انتها خواهد رسیدن و مریخ خداوند هشتم اصل و هشتم طالع تحویل خداوند هفتم بنیان بود و سعدی
در نظر نکند و نه بخداوند سال چون چنین بود دلیل کند بر مرگ خداوند مولود با مرد بر مرگ پدر یا بیماری علتی **دیگر** در وقت
تحویل سال چون بنگرند طالع اصل تحویل بصلاح آمده بود و خداوند برج چنین بود آن دلیل بود بر برکت
و بهی بعضی بیماری و علت چنانکه گفتم در اول **دیگر** در وقت تحویل برج انتها بصلاح آمده بود و اندر اصل فاسد بود
تباه شده بود و همچنین طالع تحویل بصلاح آمده بود و در اصل مدبر و فاسد شده بود و خداوند سال هر گاه تحویل بصلاح
باشند و در اصل فاسد بود و این دلیل بود بر بهتری و تباهی حال وی **دیگر** چون نحسی از نحسین در طالع اصل
بود و دیگر جایگاه خداوند طالع اصل در وقت مولود باشد که خداوند برج انتها نحس است که شعاع افکند بوی یا نکاهی
از بیم جایگاه سعدی خداوند مولود را اندر سال هلاک کند بهمه حال و اگر آن نحس مریخ بود این هلاک بسلاح بود یا بآتش
یا شمشیر یا بآتش سوختن و اگر زحل بود از کلو بار کردن و در بلا دادن و قتل و بمیری آمدن و بمعموره یا جایهای دیگر و این وقت
تحویل باشد تسییر هیلاج یا در درجه طالع بنحس یا بشعاع نحس نظر و بنحسی دیگر یا بنحسی دیگر یا آن جایگاه بود و سعدی اندر آن جایگاه نظر کند
و این تحویل سال صلح بود و از اصلاح آن سال خداوند که خداوند مولود و انتها و خداوند سال و نه که این
مردنی بود و صعب و عمر قطع کند [illegible] که گفته شد **باب چهل و یکم** در ترکیب و افزودن مردم و دلیلها
مرکب سازند [illegible] لها از بن بیلهایی که تحویل و تسییر و عطیت با زاید بحال دانستن که مردم و آن

برچهار ا

برچهار جزء است و این چهار جزء بتوان دانستن یا از عطیت کدخداه یا از تسییرات کدخداه یا از
انتهاء هیلاجات یا از رسیدن طالع مرکز های قاطع و از تحویل این چهار جزء است دلیل تنگ وقت
ماسک سال اهم بعد آن که شد قاطع و دلیل خانه نکه از آن برج اگر به افتد بود و ممکن شد تا بجهد کمترشان و اگر و
باشند بعضی بکند رند و اگر یک دلیل افتد کمترشان رند و رنجی بنماید و این از هر نم بهایت آن اگر باقی است آن
کودکی و جوانی و کهلی و پیری بیش از کودکان بکند رند و سه ربع تمام و اگر تمام شد و از جوانان نیمی بنمرند و دو ثلث رسید و از کهلان
نصفی بمیرند و نصفی بمانند و پیران همه بمیرند و بمانند و اگر نه چنین بود کودکی که بجوانی رسید یا جوانی که بکهلی
نه بپیری و چون از چهار ربعی بشود و بماند و از سه یکی بشود که ثلث است دو بماند و چون از دو یکی یا نصفی شود که نصف است
یکی بماند چون از یک برود و هیچ نماند این یا نگاه است و چون چهار دلیل بهم آمد ممکن است که افتد اندرو
که بر بهند و چون دو بهم آمد بعضی بهند و بعضی رند و چون یکی باشد بیشتر آن بمانند و کمتر آن از آن نکند رند و بس با
باب چهل و دوم پیدا کردیم سببها که بکند رند و آنکه بمانند که چون شناخته شد تصرف کردن اندر راه احکام تمامی
در حکم کردن بر عمرها بیع بود و نصف [illegible] و اول تسییر درجه هیلاج آن اندر جهای
قاطع که یاد کردیم و دوم تسییر درجه طالع [illegible] آن گویم اگر هیلاج بود تسییر درجه طالع

دلیل درجه کدخداه که عطیت داده بود سوم دلیل نحوست ادلاء تحویل چنانکه یاد کردیم اندر

باب بیست و ششم و چهارم عطیت کدخدا جایگاه زیادت سعدان و نقصان این نحسان فصل

این چنانکه زهره کدخداه و عطیت او هشتاد و دو سال بود و زحل نقصان کرد سی سال و مشتری زیادت

میکرد دوازده سال لکن آنجا پنجاه و دو سال خطر بود که نقصان نوبت نقص است از عطیت کدخداه و اندر شصت و

چهار سالگی و دیگر اندر هشتاد و دو سالگی که تمامت عطیت کدخداه است و دیگر اندر نود و چهار سالگی

که جایگاه نبوده است و عطیت و حیله برین داده ایم اما چون چهار دلیل نحوس قاطع یکجا گرد آیند و بعضی

جایگاه نوائید بود رقص و عطیت و ادلاء تحویل و درجه طالع بجایگاه قاطع و تسییر هیلاج همین و اگر سعدان

همه یکجا نظر کنند هیچ سود ندارد الا [illegible] که آن مرگ باشد قاطع که همه نحس باشند و اگر سه دلیل بهم افتند

از آن چهار که گفتیم و هر سه نحس باشند نظر دارند آن مرگ نباشد و هیچ سود ندارد و اگر سعدان به همه جای نظر دارند

احتراز [illegible] فایده کند و اگر نه سعد نظر دارد نحس همه حال مرگ بود قاطع و اگر دو دلیل بهم افتند و همه جایگاه سعدان

سعدان گیرند سعادت و احتراز فایده دارد و اگر ساقط باشند سعدان و نحسان نظر کنند نحس سعادت و سود ندارد و

اگر یکی دلیل افتد و سعدان نظر کند [illegible] بهیچ حیل احتراز کردن تا گردن سود دارد اگر سعدان قوت [illegible] احتراز

کنند احتراز سود دارد و اگر نحسان [illegible] احتراز سود کنند قطع بهیچ حال نیست حالی که یاد کردیم

تا حکم راندن [illegible] در احکام نجوم [illegible] کتاب تمام شد [illegible] رمضان [illegible]